

اشراق نهم

نهمين نيّر برج ولايت و اختر فروزان

ولايت كليّه مطلقه شمسيّه

حضرت امام محمد جواد

عليه صلوات الله الملك العباد

فهرست مطالب

خطبه عرشیه عرفانیّه در نعت حضرت جواد علیه الصّلوٰة والسّلام.....	۳
اشعار درربار حکیم ربّانی مرحوم علامه کمپانی در مدح حضرت جواد علیه السّلام.....	۳
در بیان شئون کمالیه حضرت امام جواد علیه صلوات الله الملك العباد.....	۸
مظهر جواد مطلق.....	۱۱
تصمیم مأمون به تقدیم نمودن دخترش به امام جواد علیه السّلام و تزویج او.....	۱۵
سئوالات یحیی بن اکثم در مجلس مأمون از حضرت امام جواد علیه السّلام.....	۲۹
در بیان برخی از معجزات حضرت امام محمّد جواد علیه السّلام.....	۳۵
نصیحت حضرت جوادالائمه علیه السلام به مأمون و اعطاء حرز به او.....	۳۸
حرز مبارک حضرت جواد علیه السلام.....	۳۹
کلمات شریفه و مواعظ بلیغه حضرت جواد علیه الصّلوٰة و السّلام.....	۴۰
تحقیق عرشیه.....	۵۸
بیان شهادت حضرت امام جواد علیه السّلام.....	۶۳

خطبه عرشيه عرفانيه در نعت حضرت جواد عليه الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي بِنُورِ جَمَالِهِ عَلَي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، الْمُحْتَجِّبِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ بِشَعْثَةِ اللَّاهُوتِ، وَ
 الصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ عَلَي الْمَجَلِّي الْأَتَمِّ وَ نَبِيِّهِ الْأَعْظَمِ وَ رَسُولِهِ الْأَخَاتِمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْمَعْصُومِينَ وَ عِتْرَتِهِ
 الْقَدِيسِينَ سَيِّمًا عَلَي بَابِ اللَّهِ الْمَفْتُوحِ وَ كِتَابِهِ الْمَشْرُوحِ، مَا هِيَ الْمَاهِيَاتِ، مُطْلَقِ الْمُقَيَّدَاتِ، سِرِّ السَّرِّيَّاتِ
 الْمَوْجُودِ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ، الْمُنْطَبِعِ فِي مِرَاتِ الْعِرْفَانِ، الْمُنْقَطِعِ مِنْ نَيْلِهِ حَبْلِ الْوُجْدَانِ، غَوَاصِ بَحْرِ
 الْقَدَمِ، مَهْبِطِ الْفَضْلِ وَ الْكَرَمِ، حَامِلِ سِرِّ الرَّسُولِ، مُهَنْدِسِ الْأَرْوَاحِ وَ الْعُقُولِ، أَدِيبِ مَعْلَمَةِ الْأَسْمَاءِ وَ
 الشُّنُونِ، قَهْرَمَانِ الْكَافِ وَ النَّوْنِ، غَايَةِ الظُّهُورِ وَ الْإِبْجَادِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ، عَلَيْهِ الصَّلَوةُ اللَّهُ الْمَلِكُ
 الْعَبَادِ.

اشعار درربار حكيم ربّانى مرحوم علامه كمپانى در مدح حضرت جواد عليه السلام

سبحان من جاد على الذوات
 بمقتضى الاسماء و الصفات
 فقد تجلى باسمه الجواد
 فى مصدر الخيرات و الايادى
 فى عنصر النبوة الختمية
 بصورت الولاية العلية
 صحيفة المكارم الجميلة
 لطيفة المعارف الجليلة
 سرّ النبى خاتم النبوة
 فى العلم و الحكمة و المروة
 سليل ياسين و سبط طاها

فقد تعالى شرفا و جاها
 غرته بارقة الكمال
 شارقة الجلال و الجمال
 و عينه فى عالم التكوين
 انسان عين الحق و اليقين
 و قلبه عرش مليك المعرفة
 بل عرش من لا اسم له و لا صفة
 و صدره خزانة الغيوب
 فى سرّه مسرّت القلوب

قوله و منطقه

لسانه شريعة الاحكام
 لابل لسان الوحي و الهام
 لسانه ينطق لا عن الهوى
 فاتّه من الشّديد فى القوى
 يمثّل النبى فى منطقه
 فان هذا النّور من مشرقه
 كلامه امّ جوامع الكلم
 و منه سر الكلى فى الكلى علم
 كلامه هو الكتاب الناطق
 آياته الغرّ هي الحقايق
 حقيقة السبع المثانى ذاته
 و الكلمات كلها آياته
 سرّ على فى علو المنزله

فهو اذاً نقطة باء البسملة
 وجوده مصباح انوار الهدى
 وجوده مفتاح ابواب الندى

الجواد المطلق

هو الجواد لا الى نهاية
 وجوده غاية كل غاية
 هو الجواد بالوجود السارى
 وجوده مظهر جود البارى
 هو الجواد المحض لا لغاية
 فاتّه المبدء و التّهاية
 و كل ما فى الكون فيض جوده
 و الجود كاذاتى فى وجوده
 و من بديع جوده الابداع
 فاتّه فى امره مطاع
 فالمبذعات من معالى همّته
 والكائنات نبذة من كرمه
 و جنة النعيم من نعمائه
 و كيف والجواد من اسمائه
 هو الجواد بالعلم و الحكم
 بل كل ما فى اللوح يسطر القلم
 له يد المعروف بالمعارف
 فانّها قرّة عين العارف
 بل يده البيضاء تعالت عن صفة

اذ هى بيضاء سماء المعرفة
 و هى يد الجواد بالافاضه
 اكرم بهذه اليد الفيّاضه

باب المراد و الفرج

و باب ابواب المراد بابه
 والحرز من كل البلا حجابيه
 كهف الورى و غوث كل ملتجى
 فى الضيق و الشّدة باب الفرج
 و كعبة البيت لكل ناسك
 و قبلة الصّراح للملائك
 معتكف لتأليات ذكره
 مختلف المدبّرات امرا
 و هو مدار الفلك الدّوار
 و مركز الثابت و السّيّار
 والحجب السبعة ستر بابه
 والحضرات الخمس فى قبابه
 والعرش كرسى بباب داره
 و مستوى الرحمة فى جواره
 كيف و باب الجود للجواد
 و اسم الجواد مبدء الايجاد
 و كم لارباب العقول المرسله
 باب من الخير و باب الجود له
 كل المعالى فى ائمة الورى

هو الجواد أولاً و آخراً

الجواد كلّ المعالى

وكلّهم اسماء حسنى البارى

والجود مبدء الوجود السّارى

و كلّهم جواهر الكنز الخفى

و اسم الجواد مبدء التّعرف

و كلّ اسم مبدء العناية

و اسم الجواد مبدء و غاية

من جاد ساد فله السّياده

فى ملكوت الغيب و الشّهاده

والمكرمات كلّها فى الجود

اكرم به من خلق محمود

ممثّل السلف الطّاهر

عين الرضا لابتدائها فيه

فهو اذا سرّ الرضا ابيه

بل هو كالكاظم فى مراتبه

فانّ كظم الغيظ جود صاحبه

يمثّل الصّادق فى ما وعدا

اذ صادق الوعد جواد أبدا

يمثّل الباقر فى المكارم

فانّ نشر العلم جود العالم

يمثّل السّجاد فى فضائله

فان بذل الجهد جود باذله
و ليس كالمشهود من جواد
بالنفس و الاموال و الاولاد
و من كعمه الزكى المجتبي
فانه الكريم فى آل العباء
بل حلمه من جوده العظيم
فلا احق منه بالتكريم
هو الجواد صفوت الاجواد
و نخبة الوجود و الایجاد
يمثل المبدء جوداً جوده
والمثل الاعلى له وجوده
كل مبادئ الجود و الایجاد
لاتنتهى الا الى الجواد
هو الجواد لا جواد غيره
لا خير فى الوجود الا خيره
و جاد بالتكوين و التشريع
بمقتضى مقامه المنيع

در بیان شئون کمالیه حضرت امام جواد علیه صلوات الله الملك العباد

قبل از اینکه در شئون کمالیه حضرت جواد الائمه سخن بگوئیم لازم دانستیم کلمه (جواد) را تفسیر و معنی نمائیم، ببینیم جواد یعنی چه، و چرا جواد مطلق منحصرأ خدا است، و نیز بدانیم مظهر جواد مطلق کیست؟ جواد از ماده جود است لغتاً، و در عرف اهل معرفت جود عبارت است از افادة ماينبغى لا لعوض و لا لغرض، بنابراین آن جود و بخششی که بدون عوض و غرض باشد واقعاً آن را جود گویند، و خدا را که جواد می گوئیم

بدین لحاظ است که در جود و بخشش او هیچ عوض و غرضی متصوّر نیست، پس جواد مطلق خدا است، و در دعا می‌خوانیم (انت الجواد)، و غیر از خدا هیچکس مصداق جواد مطلق نیست.

زیرا غیر از خدا هر کس جود و بخششی نماید خالی و عاری از عوض و غرض نمی‌باشد، منتهی این جود و بخشش ممکن است به عوض و غرض حسّی و جسمانی باشد، یا به عوض و غرض وهمی و خیالی باشد، یا به عوض و غرض عقلی باشد، یا به عوض و غرض الهی باشد، اما اوّل که جود و بخشش به عوض و غرض مادی و جسمانی است مانند کسی که بخشش می‌کند از مال خود به دیگری و انتظار عوض از طرف در برابر این اعطاء دارد، و دوّم مانند کسی که جود می‌کند اما غرضش از این جود و بخشش مدح و ثنای او است که مردم او را بستایند و زبان به مدح او گشایند که عجب انسان سخی و با بخششی است، این شخص لیاقت و شایستگی مقامات و ریاست دارد چه خوب است فرماندار و استاندار و یا سمت و کالت و نمایندگی ملت را در مجلس شورا و یا عنوان و مقام و منصب دیگری به او بدهند، و حال اینکه انسان عاقل داند که مقام و ریاست دنیوی جز وهم و خیال چیز دیگر نیست.

پس جود و هبه و اعطاء اینگونه کسان به عوض و غرض وهمی و خیالی است، و منظور و مقصودی از این جود و بخشش جز به رسیدن مقام و منصب وهمی ندارند.

اینگونه کسان گوئی به مقام بلوغ عقلانی نرسیده‌اند، چه اگر عاقل حقیقی بودند دنبال وهم و خیال نمی‌رفتند

العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان.

علم سوی در اله برد

نه سوی نفس و مال و جاه برد

و بقول مولوی در کتاب مثنوی:

خلق اطفالند جز مست خدا

نیست بالغ جز رهیده از هوا

لمؤلفه

خلق اطفالند جز عشاق حق

بالغی نبود بجز مشتاق حق

سوّم که در جود و بخشش عوض و غرض عقلانی منظور است مانند کسی که عطا و بخشش می‌نماید از آنچه دارد به جهت طلب ثواب جزیل در راه خدا و به لحاظ اجر اخروی و وصول به لذّات بهشت جسمانی از حور و قصور و اطعمه و اشربه آن.

چهارم آن جود و بخشش و اعطائی است که عوض و غرض الهی در آن منظور است و این مرتبه جود و بخشش است زیرا صرفاً و خالصاً لمرضات الله است و رضا و خوشنودی خدا مقصود در این جود است اما در عین حال در قبال عوض و غرض است و آن قرب به حق متعال و تشبّه به آن جواد مطلق است.

نمونه‌اش را در کسانی می‌یابیم که ذات ذی الجلال و الاکرام در قرآن در سوره انسان مادم آنان است لقوله تعالی: **و یطمعون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً، انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً و لا شکوراً**^۱ ایشان بر حب و دوستی خدا به فقیر و یتیم و اسیر طعام می‌دهند و منظوری در این طعام جز رضای خدا ندارند می‌گویند (ما که این جود و بخشش را نمودیم) و به شما طعام می‌دهیم از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی‌طلبیم، (حبّ ما لله عطا لله و بس).

پس بطوری که ملاحظه شد در این اقسام چهارگانه از جود تمام عوض و غرض در کار بود و چنان نبود که هیچ‌یک بدون عوض و غرض باشد.

حال چرا جود به معنای (افاده ماینبغی علی ما ینبغی لا لعوض و لا لغرض) منحصر به ذات یکتای الهی است و مصداق جواد مطلق خدا است و بس؟

به لحاظ اینکه غیر از خدا هیچ کس کامل مطلق نیست بلکه کامل مطلق بالذات و الاصاله منحصرأ خدا است که غنی مطلق است کما اشار الیه نصّ الكتاب الالهی: **یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو لغنی الحمید**^۲.

۱ - آیه ۸ و ۹، سوره دهر

۲ - آیه ۱۵، سوره فاطر

بنابر این اگر جُود خدا به عوض و غرض زائد بر ذات او باشد العیاذ بالله تکمیل در ذات و صفات او لازم آید و این منافی با غنای مطلق اوست، چه خدا صمد است و بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذّاتیّه و الصفاتیّه و الفعلیه است.

پس معلوم و روشن شد که جُود از ناحیه خدا فقط بر سبیل عنایت و فیض است زیرا خدا فیّاض علی الاطلاق و جواد مطلق است فهو الجواد فی الحقیقه.

مظهر جواد مطلق

مظهر جواد مطلق حضرت جواد الائمه علیه آلاف و الثناء و التّحیّه است که در مقام نورانیّت با حقیقت محمّدیّه که مظهر بسیط الحقیقه است از نور واحد است.

بسیط الحقیقه در نزد ما دو عنوان دارد، یکی به عنوان اصلی و یکی به عنوان ظلّی، امّا به عنوان اصلی مصداقش ذات کلّ الکمال احدی صمدی ألوهی است که بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذّاتیّه و الصفاتیّه و الفعلیه می باشد.

و امّا به عنوان ظلّی مصداقش حقیقت محمدیه و اوصیاء قدیسیّن آن حضرتند که همه نور واحد و همه دارای ولایت کلیّه مطلقه و همه دارای نفس کلیّه الهیه می باشند و همه مصداق وجه الله و اسماء الله و همه مظاهر تامّه اسماء حسنای الهیه و همه مجلای تامّ و اتمّ صفات علیای ربّانیّه اند، لقولهم علیهم الصّلوٰة و السّلام: **نحن والله الاسماء الحسنی التي لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا**^۳. و قیل عن لسانهم (ع):

ما جام جهان نمای ذاتیم

ما مظهر جمله صفاتیم

ما نسخه نامه الهیم

ما گنج طنسم کائناتیم

۳ - از اصول کافی

هم مظهر واجب الوجودیم
 هم معنی جان ممکناتیم
 هرچند که مجمل دو کونیم
 تفصیل جمیع مجملاتیم
 برتر ز مکان و در مکانیم
 بیرون ز جهات و در جهاتیم
 ما هادی جمله علومیم
 کشف جمیع مشکلاتیم
 بیمار و ضعیف را شفائیم
 محبوس و نحیف را نجاتیم
 گو مرده بیا که روح بخشیم
 گو تشنه بیا که ما فراتیم
 ای درد کشیده دواجوی
 از ما مگذر که ما دواتیم

آری ایشانند که مظهر علم خدایند، ایشانند که مظهر حلم خدایند، ایشانند که مظهر قدرت خدایند، ایشانند که مظهر جمال خدایند، ایشانند که مظهر جلال خدایند، ایشانند که مثل اعلای خدایند، به حکم: **وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى** در میان ایشان که همه اختران فروزان ولایتند، نهمین نیر برج امامت و ولایت حضرت جواد الائمه است که مظهر تمام اسماء و صفات الهیه و مخصوصاً مظهر جواد مطلق است و اسم مبارک او جواد است.

وصفیش جواد آمد وصفیش تقی کان شه

شد مظهر لطف و قهر سلطان دو عالم را

حضرت امام جواد علیه السلام تمام شئون کمالیه ولایت و امامت را از هر حیث و هر جهت واجد است.
 حضرت امام جواد علیه السلام دارای جود لاهوتی است دارای جود جبروتی است دارای جود ملکوتی است

دارای جود ناسوتی است.

حضرت امام جواد علیه السلام دارای جود ذاتی است دارای جود اشراقی است دارای جود علمی است دارای جود مالی است دارای جود جانی است.

حضرت جواد الائمه علیه الصلوة و السلام دارای تمام اقسام جود است.

اما آن حضرت دارای جود لاهوتی است چون مظهر تامّ اسم جواد است و عین ثابت او در حضرت اسمائیه و مقام واحدیت که از آن به عالم لاهوت تعبیر می‌شود و تحت تربیت اسم جواد مطلق تربیت و پرورش یافته و آنچه مقتضای این اسم است به فیض اقدس الوهی در عالم لاهوت به آن حضرت عطا شده است.

و اما آن حضرت دارای جود جبروتی است چون مقام نورانیت او صادر نخستین و اولین جلوه ربّ العالمین است و نور وجود او با حقیقت محمدیه که صادر اوّل و مخلوق اوّل است یکی است و به حکم اتحاد معنوی نور آن حضرت با نور حضرت ختمی مرتبت و صادر اوّل سبق سرمدی و رتبه‌ای و شرفی دارد بر قاطبه مخلوقات و کافه موجودات، و درواقع نظام خلقت به طفیل وجود او ایجاد شده بحکم: **لولاک لما خلقت الافلاک**؛

توئی شاه و همه افلاک خیلند

همه عالم تو را یکسر طفیلند

توئی شمع شب افروز انبیا را

توئی دُرّ دل افروز اولیا را

شمس ولایت کلّیه مطلقه است که از مشرق ازل تابش نموده و ارض عالم امکان و صفحه جهان را به نور وجودش روشن کرده است.

آفتاب وجود کرد اشراق

نور او سر بسر گرفت آفاق

آنچه اول شد پدید از جیب غیب

بود نور پاک او بی‌هیچ ریب

بعد از آن، آن نور مطلق زد علم
 گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
 یک علم از نور پاکش عالم است
 یک علم ذریت است و آدم است
 هچو شبنم آمدند از بحر جود
 خلق عالم از طفیلش در وجود
 مظهر جود خدای ذوالجلال
 خود جواد آمد ز حق اندر مثال

و اما اینکه حضرت امام جواد علیه السلام دارای جود ملکوتی است به لحاظ این است که روح اعظم ولایتی و نفس کلیّه الهیه آن حضرت اصل تمام ارواح و نفوس است و ارواح و نفوس همه فروع و اشعه و اضواء و ذرات شمس ولایت کلیّه و پرتو روح پرفتوح اعظم ولایتی آن حضرتند و قیل عن لسانه علیه السلام:

و من مطلعی النور البسیط کلمعة
 و من مشرعی البحر المحیط کقطرة
 بحر محیط رشحه‌ای از نور فائضم
 نور بسیط لمعه‌ای از نور زاهرم
 خورشید آسمان ظهورم عجب مدار
 ذرات کائنات اگر گشت مظهرم
 ارواح قدس چیست نمودار معنی ام
 اشباح انس چیست نگهدار پیکرم
 از عرش تا به فرش همه ذره‌ای بود
 از نور آفتاب ضمیر منورم

و اما جود ناسوتی حضرت امام جواد علیه السلام به لحاظ این است که تمام عالم ناسوت و آنچه در آن است همه ریزه خوار سفره گسترده جود و احسان و کرم نامتناهی جوادالائمه می‌باشند به اذن الله تعالی، چه آن

حضرت از جهت مقام ولایت و امامت واسطه فیض و جُود خدا نسبت به کلّ مخلوقات عالم ناسوت است بلکه از آن جهت که فاعل ما به الوجود و رابط بین واجب و ممکن و رابط بین قدیم و حادث است جمیع ممکنات از مبدعات و منشآت و مکونات از فیض وجود آن مظهر جواد علی الاطلاق بهره‌ور و همه موجودات علی الاطلاق از جود و فیض او مستفیض و مستفیدند.

جود ذاتی او ز سرّ قدم

بر حدوث دو کون عتت شد

البته حق تعالی و مبدء اعلی خود فاعل ما منه الوجود است، چه **لامؤثر فی الوجود الا الله**، اما مقام ولایت به اذن الله که اذن تکوینی است فاعل ما به الوجود است.

و منشأ آفرینش و عتت مستقله در خلقت کلّ اشیاء و قاطبه ممکنات خود ذات یکتای صمدی ألوهی است و نظام ایجاد علی الاطلاق به تجلی اسم جواد ایجاد گردیده است، اما جود اشراقی و علمی و مالی و جانی امام جواد علیه الصلوة و السّلام برای کسی که عارف به حقّ آن بزرگوار است واضح و روشن و آشکار است.

آن اشراقات و تجلیات علمی آن حضرت، آن جود و سخاوت و بذل و بخشش مالی آن حضرت، آن جود جانی آن حضرت که جانش را فدای دین خدا نموده است هریک برهان بلکه بطور شهود و عیان حاکی است که آن بزرگوار واجد تمام اقسام جود بوده و برهان ساطع و دلیل قاطع است بر اینکه حضرت جواد الائمه مظهر جواد مطلق است و هوالمطلوب.

تصمیم مأمون به تقدیم نمودن دخترش به امام جواد علیه السّلام و تزویج او

دارد که چون مأمون خلیفه عباسیون تصمیم گرفت که دخترش امّ الفضل را به عقد مزاجت با حضرت جواد علیه السّلام درآورد و به آن بزرگوار تقدیم نماید حضرات عباسیون نزد مأمون آمده و اعتراض کردند که این چه کاری است که اراده داری و می‌خواهی انجام دهی.

فقالوا له يا اميرالمؤمنين ناشدناک ان تخرج عنّا امرًا قد ملکناه و تنزع عنّا عزّا قد لبسناه و تعلم الامر الذی بیننا و بین آل علی قدیما و حدیثا.

گفتند یا امیرالمؤمنین ما ترا سوگند می‌دهیم که مبادا جامه عزّت خلافت که اکنون بر قامت بنی عبّاس درست آمده و این شرافت در ما قرار گرفته از میان به در کنی و بر اولاد علی بن ابیطالب قرار دهی با اینکه عداوتی که از سابق و لاحق میان سلسله ما و ایشان بوده است مستحضر هستی (و آنچه در حق امام رضا علیه السّلام کردی خاطرهای ما پیوسته از آن نگران بود تا آن مهم کفایت شد).

مأمون گفت سبب آن عداوت پدران شما بودند اگر ایشان خلافت الهیّه را که حق ایشان بود غضب نمی‌کردند عداوت در میان ما و ایشان نبود.

فقالوا یا امیرالمؤمنین: اتزوج ابنتک و قرّة عینک صبیّاً لم یتفقه فی دین الله و لایعرف حلاله من حرامه و لا فرضاً من سنّته و لابی جعفر علیه السّلام اذ ذاک تسع سنین فلو صبرت له حتّی یتأدّب و یقرء القرآن و یعرف الحلال من الحرام.

گفتند یا امیرالمؤمنین آیا دختری و نور دیده‌ات را می‌خواهی به یک کودکی شوهر بدهی که هنوز کسب علم و کمال نکرده و متفقه و فهمیده در دین خدا نشده و هنوز حلال را از حرام ندانسته و هنوز فرض را از سنّت و واجب را از مستحب تشخیص نداده و نه سال سن دارد، پس اگر صبر کنی که او کامل شود و علم ادب بیاموزد و قرآن بخواند و عارف و دانا به احکام از حلال و حرام شود آیا بهتر نیست که دختری را به او بدهی.

فقال لهم و یحکم انّی اعرف بهذا الفتی منکم، مأمون گفت وای بر شما از عدم معرفت شما بحقّ این آقازاده. معلوم می‌شود شما عارف به حق اهل بیت عصمت و معادن علم و حکمت نیستید و شما ایشان را نمی‌شناسید، علم ایشان از جانب حق تعالی است و موقوف بر کسب تحصیل نیست، من اعرف و شناساتر بحقّ این نجل زکی و این آقازاده نه ساله از شما هستم و من می‌دانم که این خاندان جلیل علمشان لدنی و موهبتی الهی است و هیچ نیازی به تحصیل علم و کمال در مکتب خلقی و بشری نداشته و ندارند و صغیر و کبیر ایشان از کلّ علما و فقهای شما اعلم و افقه و داناترند.

انّه لافقه منکم و اعلم بالله و رسوله و سنّته و احکامه و اقرء لکتاب الله منکم و اعلم بمحکمه و متشابهه و ناسخه و منسوخه و ظاهره و باطنه و خاصّه و عامّه و تنزیله و تأویله منکم.

من می‌شناسم این آقا را که هم اکنون از تمام دانشمندان و فقهای شما داناتر و فقیه‌تر است نظر مأمون از فقه فهم است نه فقه اصطلاحی در عرف فقها که دانستن فروع و احکام باشد، بلکه فقه به معنی اعم که جمیع معارف الهیّه و اصول اعتقادیّه و علم حکمت که علم به حقایق اشیاء کماهی است و علم به جمیع فروع و احکام دین همه را شامل است.

و من با معرفتی که در حق این آقازاده بزرگوار دارم او را اعلم بالله و رسول او از تمام علمای شما می‌شناسم این آقازاده خردسال یعنی ابن الرضا حضرت جواد علیه‌السلام در عین اینکه نه سال سن دارد اما از تمام شما و علمای شما اعلم و افقه است هم نسبت به معارف اسلام و دین اعلم و افقه و داناتر است و هم به سنت الهیّه و احکام دینیّه و هم نسبت به علم کتاب الله قرآن و هم به محکم و متشابه آن و هم به ناسخ و منسوخ آن و هم به ظاهر و باطن آن و هم به خاص و عام آن و هم به تنزیل و تأویل آن از همه‌تان داناتر است بطوریکه تمام اکابر علما و اعظام فقها و دانشمندان شما در قبال و در برابر فضل و کمال او حکم طفل دبیرستان بلکه حکم کودک دبستان را دارند (بر او پیر خرد طفل دبیرستان است).

حال اگر شما را در این گفتار من نسبت به این بزرگوار شکّ و تردیدی است بروید آن بزرگوار را که من اراده کرده و تصمیم گرفته‌ام دخترم امّ الفضل را به عنوان زوجیت تقدیم به حضرتش بنمایم و این مایه افتخار من است که حضرت جواد علیه‌السلام داماد من بوده باشد، **فاسئلوه فان کان الامر كما وصفتم قبلت منکم و ان کان الامر علی ما وصفتم علمت انّ الرجل خلف منکم.**

پس بروید از او بپرسید (از هر چه می‌خواهید) اگر مطلب چنان است که شما توصیف کردید از شما قبول نموده می‌پسندم و اگر مطلب و حقیقت همین است که من می‌گویم و بدان یقین دارم آنگاه من می‌دانم و اراده خود، بنابر این شما می‌توانید آن حضرت را اگر بخواهید او را امتحان کنید، **فخرجوا من عنده و بعثوا الی یحیی بن اکثم و هو یومئذ قاضی القضاة فجعلوا حاجتهم الیه و اطمعوه فی هدایا علی ان یحتال علی ابی جعفر علیه‌السلام.**

ایشان نظریه مأمون را نسبت به امتحان و آزمایش پسندیده پس از نزد او خارج شده به فکر اینکه بروند داناترین علما و فقهای زمان را برای مباحثه و مناظره با حضرت جواد علیه السلام برگزیده و انتخاب نمایند افتادند تا بالاخره با مشورت همگی رأی به یگانه فقیه زمان که یحیی بن اکثم بود داده و او را که قهرمان علما و دانشمندان عصر خود می‌شناختند اختیار نمودند.

یحیی بن اکثم در آن وقت سمت قاضی القضاة بغداد را داشت ایشان حاجت خود را از او خواستند و او را به هدایا و اموال نفیسه به طمع انداختند تا در برابر حضرت ابی جعفر علیه السلام چاره‌جویی کند و مسائلی از آن بزرگوار بپرسد که او جوابش را نداند و در نتیجه عباسیون به مراد و مقصود خود برسند.

پس از آنکه یحیی بن اکثم در اجابت تقاضای ایشان موافقت و آمادگی خود را تعهد نمود و قرارداد با او بسته شد برای تشکیل مجلس مباحثه و مناظره مراتب را به خلیفه عباسی مأمون اعلام نمودند. مأمون هم دستور داد از جمیع اشراف و علمای برجسته و فضیلتی عصر و هم از قوای انتظامی از لشکری و کشوری و آنانکه حضورشان لازم بود دعوت رسمی نمودند و فرمان داد مجلس عظیمی تشکیل داده مخصوصاً صدر مجلس را برای جلوس حضرت جواد آراسته و با زینت هرچه بهتر فرش کردند و دو متکای نفیس برای امام جواد علیه السلام نهادند.

حضرت جواد که بناست مجلس را به حضور خود مزین فرماید در وقت مقرر وجودش در مجلس حاضر و در موضع خود بین المسورتین جلوس فرمود یحیی بن اکثم هم مقابل آن حضرت نشست سایر حضار و مدعوین هم هریک برحسب مرتبه خود در موضع خود نشستند و جای مأمون را پهلوی حضرت جواد علیه السلام قرار دادند. همینکه مجلس رسمیت یافت آنگاه یحیی بن اکثم رو کرد به مأمون و گفت یا امیرالمؤمنین رخصت و اجازه می‌دهی که من از ابوجعفر مسئله‌ای سؤال کنم.

مأمون گفت از خود حضرتش کسب اجازه کن، یحیی ابن اکثم از خود آن جناب اجازه و اذن در پرسش خویش طلبید حضرت فرمود مأذونی بپرس و سؤال نما از هرچه خواهی.

فقال یحیی ما تقول جعلت فداک فی محرم قتل صیداً فقال ابوجعفر علیه السلام: قتله فی حل او حرم عالماً کان المحرم او جاهلاً قتله عمداً او خطأ، حراً کان المحرم او عبداً صغیراً کان او کبیراً، مبتدئاً بالقتل

او معیداً، من ذوات الطیر کان الصيد ام من غیرها، من صغار الصيد ام من کباه مصرّاً علی ما فعل او نادماً، فی اللیل کان قتله للصيد ام بالنهار محرماً کان بالعمره اذ قتله او بالحج کان محرماً؟ فتحیر یحیی بن اکثم و بان فی وجهه العجز و الانقطاع و تلجلج حتی عرف جماعة اهل المجلس عجزه.

یحیی بن اکثم قاضی القضاة عرض کرد فدایت شوم چه می فرمائی در حق کسی که محرم بود و قتل صید کرد حضرت جواد علیه السلام فرمود در حل کشت او را یا در حرم؟ عالم بود یا جاهل؟ از روی عمد کشت یا از خطا؟ آزاد بود یا بنده؟ صغیر بود یا کبیر؟ این ابتداء صید او بود یا باز هم صید کرده بود؟ آن صید از پرنندگان بود یا از غیر آنان؟ از صغار صید بود یا از کبار آن؟ این محرم مصرّ است و قصد صید دارد یا نادم و پشیمان شده است؟ این صید در شب بوده یا در روز؟ آیا احرام عمره او است یا اینکه احرام حجّ او؟

یحیی بن اکثم از شنیدن این فروع چنان متحیر و مبهور گردید که هوش از سرش به در رفت و آثار عجز و واماندگی در صورتش ظاهر و آشکار شد و لسانش در تلجلج افتاد، آنگاه بر تمام حضار مجلس امر واضح و روشن گردید و بر همه عیان شد که یحیی بن اکثم نه تنها نمی تواند در برابر امام جواد علیه السلام عرض اندام کند بلکه بیچاره در سؤال خود وامانده و چنان خود را باخته که گوئی تب لرزه او را گرفته است. آری یحیی بن اکثم که خود را اعلم العلماء زمان و افقه الفقهاء دوران خود می دانست اما وقتی در قبال حضرت جواد علیه السلام قرار گرفت فهمید که قطره ایست در برابر دریا و دانست که گستاخی کرده که آمادگی خود را برای مباحثه و مناظره با جواد الائمه اعلام نموده است.

نه هر جای مرکب توان تاختن

که جایی سپر باید انداختن

حالا جا دارد که مأمون خلیفه عباسی خطاب به یحیی بن اکثم بگوید و به مورد است که بگوید:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

فقال المأمون الحمد لله على هذه النعمة و التوفيق لي في الراي ثم نظر الى اهل بيته فقال لهم اعرفتم

الان ما كنتم تنكرونه. پس مأمون گفت حمد و سپاس و شکر نامتناهی ذات یکتای اُلوهی را که این نعمت و

توفیق را برای من در رأی خود عطا فرمود و سپس نظر به اهل بیت و کسانی که به او اعتراض در رأی او نموده بودند خطاب به ایشان گفت حال دانستید که من در رأی خود صائب می‌باشم و انکار و اعتراض شما وارد نبود اکنون دانستید که من عارف به حق این خاندان عصمت و معادن علم و حکمت می‌باشم، آیا دانستید الآن آنچه را منکر بودید؟ واقعاً مأمون خوشحال و سرافراز شد مخصوصاً در این هنگام که معترضین و آن گروهی که مایل به وصلت امّ الفضل دختر مأمون با حضرت جواد علیه السلام نبودند در این مجلس تاریخی دماغشان به خاک مالیده شد و خود و یحیی قاضی القضاة افتضاح و رسوا گردیدند.

خدا خواهد آنجا که کشتی برد

اگر ناخدا جامه بر تن درد

ثم اقبل ابی جعفر علیه السّلام، پس رو کرد مأمون به حضرت جواد علیه السّلام و عرض نمود اینک تقاضا دارم خطبه تزویج دخترم ام الفضل را از برای خود بخوانید چون من با کمال افتخار شما را برای دامادی خود پسندیدم (تا کور شود هر آنکه نتواند دید).

پس با درخواست مأمون حضرت موافقت فرموده و شروع کرد به خواندن خطبه نکاح و چنین فرمود:

الحمد لله اقرار بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانيته و صلى الله على محمد سيد بريته و الاصفياء من عترته؛ اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم°.

آنگاه حضرت امام جواد علیه السّلام با مأمون صیغه عقد نکاح را خواند و ام الفضل را تزویج کرد برای خود و صدق زوجه‌اش را پانصد درهم موازی مهر جدّه‌اش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار داد.

دارد که چون صیغه عقد نکاح جاری گردید خدم و حشم مأمون آمدند و غالیه بسیار آوردند و نزد مردم برده همه خود را خوشبو کردند سپس سفره‌های نعمت و اغذیه و اطعمه فراوان گسترده گردید و مردم همه غذا

خوردند آنگاه مأمون هر گروهی را مطابق شأنش جایزه داد و حضار مجلس برخی متفرّق شدند و آنها که باقی ماند طبقه خواص بودند.

همینکه مجلس منحصر به خواص گردید مأمون از موقعیت استفاده نموده به محضر انور حضرت جواد علیه السلام عرضه داشت فدایت شوم اگر میل داشته باشید جواب مسائل مربوط به محرم را بیان فرمائید تا از محضر مبارکتان مستفید و مستفیض شویم، حضرت هم شروع فرمود به جواب دادن هریک از شقوق مسئله.

فقال عليه السلام: ان المحرم اذا قتل صيداً في الحل و كان الصيد من ذوات الطير و كان من كبارها فعليه شاة فان اصابه في الحرم فعليه الجزاء مضاعفاً و ان قتل فرخاً في الحل فعليه حمل قد فطم فليست عليه قيمته لانه ليس في الحرم و اذا قتله في الحرم فعليه الحمل وقيمة الفرخ و ان كان من الوحش فعليه في حمار الوحش بقرة و ان كان نعامة فعليه بدنة فان لم يقدر فاطعم ستين مسكيناً فان لم يقدر فليصم ثمانية عشر يوماً و ان كان بقرة فعليه بقرة فان لم يقدر فليطعم ثلاثين مسكيناً فان لم يقدر فليصم تسعة ايام و ان كان ظبياً فعليه شاة فان لم يقدر فليطعم عشرة مساكين فان لم يجد فليصم ثلاثة ايام و ان اصابه في الحرم فعليه الجزاء مضاعفاً (هدياً بالغ الكعبة) حقاً و اجباً ان ينحره ان كان في حج بمنى حيث ينحر الناس و ان كان في عمرة ينحره بمكة في فناء الكعبة و يتصدق بمثل ثمنه حتى يكون مضاعفاً و كذلك اذا اصاب ارنبا او ثعلباً فعليه شاة و يتصدق بمثل ثمن شاة و ان قتل حماماً من حمام الحرم فعليه درهم يتصدق به و درهم يشتري به علفاً لحمام الحرم و في الفرخ نصف درهم و في البيضة ربع درهم و كلما التي به المحرم بجهالة او خطأ فلا شيء عليه الا الصيد فان عليه فيه الفداء بجهالة كان ام يعلم بخطاء كان ام بعدد و كلما أتى به العبد فكفارته على صاحبه مثل ما يلزم صاحبه و كلما اتى به الصغير الذي ليس ببالغ فلا شيء عليه فان عاد فهو ممن ينتقم الله منه و ان دلّ على الصيد و هو محرم و قتل الصيد فعليه الفداء و المصّر عليه يلزمه بعد الفداء العقوبة في الآخرة و النادم لاشيء عليه بعد الفداء في الآخرة و ان اصابه ليلاً او كارهاً خطأ فلا شيء عليه الا ان يتصيد فان تصيد بليل او نهار فعليه فيه الفداء و المحرم للحج ينحر الفداء بمكة.

آنگاه در مقام جواب فرمود اگر محرم صیدی از پرنده‌های بزرگ در حل بکشد بر اوست که یک گوسفند کفاره بدهد، و اگر در حرم باشد کفاره دو چندانست، و اگر جوجه‌ای را در حل بکشد بایست برّه از شیر گرفته‌ای بدهد

و در اینصورت بهاء بر او نیست زیرا در حرم نبوده است، و اگر در حرم باشد برّه و بهای جوجه هر دو بر عهده اوست، و اگر چنانچه صید حیوان وحشی باشد در گورخر وحشی بایست گاوی بدهد، و اگر شترمرغ است یک شتر باید، و اگر قادر بر آن نیست بر او است شصت مسکین را اطعام کند، و اگر آنرا هم نتواند هجده روز باید روزه بدارد و در صورتی که صید گاوی است بر اوست که گاوی بدهد و اگر قادر بر آن نباشد پس سی مسکین را طعام بدهد و اگر آن را هم نتواند نه روز روزه بگیرد، و اگر صید آهو باشد پس بر اوست که یک گوسفند بدهد، و اگر نتوانست بایست ده مسکین را طعام بدهد، و اگر نتواند سه روز روزه بگیرد، و اگر صید در حرم بوده کفّاره آن دو چندان است و باید آنرا به کعبه رساند و قربانی نماید، حق و واجب است که اگر در احرام حج باشد کفّاره در منی بکشد آنجا که قربانگاه مردم است، و اگر در عمره باشد در مکه در آستانه و پناه کعبه نحر کند و به اندازه بهایش نیز صدقه بدهد تا دو چندان باشد، و نیز اگر خرگوشی یا روباهی را صید کند بر اوست که یک گوسفند بدهد و باندازه بهایش هم صدقه بدهد، و اگر چنانچه صید یکی از کبوتران حرم باشد یک درهم باید صدقه بدهد و درهم دیگری هم دانه بخرد برای کبوتران حرم، و اگر جوجه باشد نیم درهم و اگر تخم باشد یک چهارم و هر خلافی که محرم از روی جهل و نادانی مرتکب شود کفّاره ندارد جز همان صید که کفّاره دارد، چه جاهل باشد یا عالم، و چه به خطا باشد و چه به عمد، و هر خلافی بنده کند کفّاره اش به تمام بر آقای اوست، و هر خلافی کودک نابالغ کند چیزی بر او نیست، و اگر بار دوم صید او باشد خدا از او انتقام کشد، و اگر محرم شکار را نشان بدهد به دیگری و او آنرا بکشد کفّاره بر اوست، و آنکه اصرار دارد و توبه نکرده پس از کفّاره در دنیا، در آخرت نیز عقاب دارد، و اگر نادم و پشیمان است پس از کفّاره در دنیا، عذاب و عقوبت اخروی ندارد، و اگر چنانچه شبانه از روی خطا شکار نموده پس چیزی بر او نیست مگر قصد شکار داشته باشد و اگر عمداً شکار کند و قصد صید داشته چه در شب و یا روز باشد کفّاره بر اوست، و آنکه محرم برای حج است باید کفّاره را در مکه نحر نماید.

چون امام جواد علیه السلام بیان تمام شقوق این احکام را فرمود، مأمون دستور داد تا این احکام را از قول آن بزرگوار نوشتند، سپس رو کرد به کسانی که منکر تزویج دخترش بودند و گفت: **هل فیکم من یجیب بهذا الجواب؟ قالوا لا والله و لا القاضی، فقالوا یا امیرالمؤمنین کنت اعلم به منّا.**

مأمون رو به قومش نموده گفت انصاف بدهید آیا در میان شماها کسی بود که چنین پاسخی نسبت به این شقوق مسائل عالمانه بدهد؟ همگی گفتند نه به خدا سوگند هیچ کس مرد میدان جواب این مسایل نبود، نه ما قادر بودیم و نه قاضی القضاة قادر بر آن بود.

آنگاه همگی اعتراف کردند به جهل خود نسبت به شناخت آن حضرت و گفتند الحق تو اعلم و دانا بودی به مقام علم و عظمت این بزرگوار (یعنی امام جواد علیه السلام).

فقال المأمون ويحكم اما علمتم ان هذا البيت ليسوا خلقاً من هذا الخلق. مأمون گفت: وای بر شما که معرفت به مقام نورانیت این خانواده ندارید مگر نمی دانید که این خانواده از سنخ این مردم نیستند نه روحاً از سنخ این مردمند و نه جسماً.

مأمون چون مرد دانشمندی بود و بعلاوه خود عارف به حق خاندان عصمت و اهل بیت طهارت بود و می دانست امتیازات آن معادن علم و حکمت را از هر جهت نسبت به سایر مردم، لذا ملامت کرد منکرین مقام ولایت کلیّه مطلقه الهیّه را که همه مظاهر تامّه و مجالی کامله اسماء حسنای الهیّه اند، و اگر دیدی نسبت به حضرت رضا علیه السلام آن معامله را کرد نه از جهت عدم معرفت به حق آن امام همام بود بلکه از جهت حبّ ریاست و خودخواهی و هوای نفس اماره بالسوء بود ولی بعداً از کرده خود نادم شد و خواست با وصلت با حضرت امام جواد ابن الرضا علیهما السلام و تقدیم و تزویج نمودن دخترش به آن آقازاده محترم و گرامیداشت آن حضرت جبران جنایت و بزهکاری خویش را بنماید، لذا مأمون تا آخر عمر خود از تکریم و تعظیم و تجلیل حضرت جواد(ع) مضایقه و دریغ نورزید، باری مأمون پس از شنیدن جواب آن مسائل نسبت به تمام شقوق آن صدایش در مجلس به احسنت احسنت درباره آن حضرت بلند شد و تقدیر از آن بزرگوار نمود.

آنگاه خدمت حضرت جواد علیه السلام عرض کرد که شما هم سئوالی از جناب قاضی یحیی بن اکثم بفرمائید حضرت به یحیی بن اکثم فرمود: بپرسم؟ عرض کرد هرچه میل جنابعالی باشد اگر پرسیدید و دانستم جواب می دهم، و الا استفید منک، و اگر جواب را ندانستم باز از محضر انورت استفاده نموده جواب از شما یاد می گیرم،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخبرني عن رجل نظر الى امرئة في اول النهار فكان نظره اليها حراماً عليه فلما ارتفع النهار حلت له فلما زالت الشمس حرمت عليه فما كان وقت العصر حلت له فلما غربت الشمس حرمت عليه فلما دخل وقت العشاء و الآخرة حلت له فلما كان وقت انتصاف الليل حرمت عليه فلما طلع الفجر حلت له، ما حال هذه المرنة بماذا حلت له و حرمت عليه؟ فقال يحيى بن اكنم لا والله لا اهتدى الى جواب هذا السؤال ولا اعرف الوجه فيه فان رايت ان تنفيدها.

حضرت فرمود بیان کن پاسخ پرسش من را نسبت به این مسئله شرعیه فقهیه که مردی نظر کرد به زنی در اوّل روز نظرش حرام بود چون روز بلند شد بر او حلال شد چون ظهر شد حرام شد چون هنگام عصر شد حلال شد پس چون آفتاب غروب کرد حرام شد چون وقت عشاء رسید حلال گشت چون نصف شب شد حرام گردید چون فجر طالع گردید حلال شد از برای او بگو باعث این تحولات چه بود چرا این زن گاهی حرام بوده بر آن مرد و گاهی حلال شده است بر او؟

یحيى بن اكنم عرض کرد بخدا سوگند که من جواب این سؤال را ندانم و سرّ آنرا هم نمی دانم پس اگر لطف و عنایتی نموده وجه این تحولات را بیان و افاده فرمائید مستفیذ می شویم، حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: هذه امة لرجل من الناس نظر اليها اجنبى في اول النهار فكان نظره اليها حراماً عليه فلما ارتفع النهار ابتاعها من مولاها فحلت له فلما كان عند الظهر اعتقها فحرمت عليه فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له فلما كان وقت المغرب ظاهر منها فحرمت عليه فلما كان وقت العشاء الآخرة كفر عن الظهار فحلت له فلما كان نصف الليل طلقها واحدة فحرمت عليه فلما كان عند الفجر راجعها فحلت.

حضرت امام جواد علیه السلام فرمود این کنیزکی بود و این مرد اجنبی وقت صبح که نگاه کرد بر او نگاهش حرام بود روز که بلند شد این مرد آن کنیز را از صاحبش خرید لذا بر او حلال گردید وقت ظهر او را آزاد کرد پس حرام شد بر او وقت عصر آن کنیزک را برای خود تزویج نمود پس حلال شد بر او وقت مغرب او را مظاهره کرد پس حرام گردید بر وی وقت عشاء کفّاره ظهار داد پس حلال گردید بر وی، نصفه شب او را مطلقه به طلاق واحده کرد و یک طلاق داد پس حرام شد بر وقت فجر، و هنگام طلوع صبح باز رجوع نمود به زوجه اش لذا حلال

شد بر او.

قال فاقبل المأمون على من حضر من اهل بيته و قال لهم فيكم من يجيب عن هذه المسئلة بمثل هذا الجواب و نعرف القول فيما تقدم من السئوال؟ قالوا لا والله يا امير المؤمنين. راوی گوید در این هنگام مأمون رو کرد به حاضرین از بنی عباس گفت آیا در میان شما کسی هست که این مسئله غامضه را اینطور جواب بدهد یا مسئله سابقه را با این تفصیل بداند؟ همه گفتند نه بخدا سوگند شما اعلم بودید به حال ابوجعفر علیه السّلام از ما.

مأمون گفت وای بر شما من می دانم که اهل بیت حضرت ختمی مرتبت (ص) از میان خلق امتیازی دارند به فضل و کمال که کمی سن مانع کمالات و فضائل ایشان نیست، و به برخی از فضائل و کمالات حضرت جواد علیه السّلام اشاره نمود تا مجلس متفرّق شده و مردم از مجلس مأمون خارج شدند، روز دیگر نیز مردم از هر طبقه‌ای برای عرض تهنیت و تبریک به مجلس مأمون و محضر انور حضرت جواد الائمه علیه و علی آبائه آلاف الثناء و التّحیّه حضور بهم رسانیده و شرفیاب شدند، مأمون هم جوائز و عطایای بسیار به حضار و عموم مردم بذل و بخشش کرد و تمام این عطایا و بخششها به جهت سلامت آن حضرت بود و صدقات بسیار هم نثار وجود آن بزرگوار نمود. و تقدّم مأمون بالصدقه علی كافة المساکین و لم یزل مکرماً لابی جعفر علیه السّلام معظماً

لقدرة مدّة حیوته یوثره علی ولده و جماعة اهل بیته.

مأمون پیوسته برای سلامت وجود ذی جود حضرت جواد علیه السّلام صدقه می داد و کافه مساکین و مستمندان را با اعطاء صدقات خوشنود و دعاگوی آن حضرت نموده بود و نیز خود در مدّت حیاتش در تکریم و تعظیم و قدرانی از امام جواد علیه السّلام ثابت و احترام بسیار به حضرتش می کرد و نیز در مقام اینثار آن بزرگوار را بر قاطبه اولاد و اقربای خویش ترجیح داده در بزرگداشت و تجلیل آن حضرت ثابت و استوار بود خداوند متعال ظلّ و سایه ولی ذی الجلال حضرت جواد علیه السّلام و آباء و اجداد و اولاد امجاد او را بالاخص قلب عالم امکان

حجت عصر امام زمان حضرت بقیة الله مهدي روحی و ارواح العالمین له الفداء را بر سر مسلمین و شیعیان بلکه کلیه اهل ایمان مستدام بدارد.

پوشیده نماند سند و مدرک گفتار و نوشتار مؤلف این رساله مختصره همانا دو کتاب نفیس مورد اعتبار در صحت یکی کتاب احتجاج طبرسی و دیگر کتاب تحف العقول است که با اختلاف اندکی در نقل عبارت از این دو کتاب مستطاب در نقل روایات مربوطه استفاده شده است.

در این مقام اشعار دُررباری در مدح حضرت امام جواد علیه السلام به تقاضای حقیر سروده شده است که مناسب ذکر آن است، سراینده آن استاد عالی مقام حکیم الهی مهدی الهی قمشاهای رضوان الله تعالی علیه است و اینجانب در تهران قریب سی سال محضر این استاد عالیقدر را مغتنم شمرده از درس حکمت متعالیه و درس عرفان ایشان مستفید و مستفیض می‌شدم، درود بی‌نهایت بر روان پاکش باد.

چون زد قلم قدرت نقش آیت اعظم را

مشتاق جمالش کرد حق جمله عالم را

بر مهر رخس بستند پیمان دل هشیاران

روزی که عجین کردند آب و گل آدم را

ساقی ز می عشقش یک جام لبالب ریز

زان تاک الست آور صهبای دمام را

از باده لاهوتی بر اهل صفا بخشا

تا زنده جاویدان سازی دل محرم را

ای باد صبا بگشا آن طره پر خم را

آور خبر از زلفش کز دل ببرد غم را

دلهای پریشان را در حلقه گیسویش

زان چاه زنخدان نوش صد چشمه زمزم را

در باغ و چمن حرفی زان لاله خندان گو

تا سنبل و گل سازی خار الم و غم را
 ای مطرب جان رازی زان شاه حجازی گو
 تا شاهد کنعانی بندد ز نوا دم را
 زان طلعت سبحانی در عالم روحانی
 بر عالم و آدم ریز الطاف دمام را
 (زان جلوه ربّانی زان مظهر یزدانی)
 یک ششعه ای بخشا جانهای مکرم را
 از شاه تقی مدحی ای بلبل گلشن گو
 تا باغ جنان سازی این انجمن غم را
 دریای سخاوت کیست سلطان جواد ای جان
 زآن بحر کرم دادند یک مشربه حاتم را
 دریای گهرزایش چون موج برانگیزد
 پر در و گهر سازد گنجینه عالم را
 وصفیش جواد آمد وصفیش تقی کان شه
 شد مظهر جود و مهر سلطان دو عالم را
 شد حجت حق بر خلق از حکم ازل زان پیش
 کز مهر و مه انگیزد چرخ اشهب و ادهم را
 صد یوسف مصری را مشتاق جمالش بین
 مدهوش جلال وی صد موسی و آدم را
 در مکتب تعلیمش ادریس فلک فر بین
 بر مائده جودش صد عیسی مریم را
 از مدرسه علمش درسی به فلاطون گو

وز می‌کده جودش یک جام بده جم را
 ز آن منطق حق بنیوش توحید مسلم را
 زان عقل نخست آموز برهان مسلم را
 گر دم زند از حکمت آن ناطقه رحمت
 بر خاک فرود آرد نه چرخ معظم را
 چون بارقه علمش بر چرخ زند پرچم
 با خاک کند یکسان صد یحیی اکثم را
 درهم شکنند قهرش هر قدرت و نیرو را
 بر باد دهد عزمش هر عزم مصمم را
 با کاخ فلک کم زن از لانه مرغان دم
 ای بی‌خبر از اسرار در ظرف مکن یم را
 چون دشمن ناپاکش این شقشقه از وی دید
 گویی که مجسم دید بر خویش جهنم را
 شد باغ جهان صد حیف زان نوگل جان محروم
 بشکست رقیب از کین سروی خوش و خرم را
 از فتنه عباسی در خیمه شمّاسی
 نوشید لب نوشش از جام جفا سم را
 از معتصم این بیداد بر خسرو ایمان رفت
 کاش این فلک کج رو کمتر کند استم را
 صیاد جفا بشکست پر بلبل عرشی را
 بر روی خلائق بست باب الله اعظم را
 زود از چمن عالم آن مرغ خوش الحان رفت

تنگ این قفس تن بود آن روح مکرم را

یا رب به (الهی) بخش صهبای ولای او

تا بر فلک افرازد از عشق تو پرچم را

سئوالات یحیی بن اکثم در مجلس مأمون از حضرت امام جواد علیه السّلام

در کتاب احتجاج طبرسی که از کتب معتبره است روایت شده که پس از اینکه مأمون خلیفه عباسی دختر خود امّ الفضل را تزویج به اباجعفر حضرت امام محمد جواد علیه السّلام نمود نهمین نیر برج امامت صاحب مقام ولایت کلیه مطلقه داماد خلیفه عباسی گردید پیوسته در دارالاماره مجالسی تشکیل می‌گردید برای استفاده و استضاء از محضر انور امام جواد صلوات الله و سلامه علیه و اغلب علما و دانشمندان اهل تسنن و علماء و فقهای بزرگ مخصوصاً مفتی اعظم یحیی بن اکثم در آن مجلس حضور می‌یافتند.

غالباً سائل مسائل یحیی بن اکثم بود، یک روز سئوالات خود را خطاب به حضرت امام جواد علیه السّلام بدین نحو شروع به پرسش از آن معدن و گنجینه علم و دانش نمود.

یحیی بن اکثم عرض کرد یا بن رسول الله ما تقول فی الخبر الذی روی انه نزل جبرئیل علیه السّلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قال یا محمد انّ الله عزّوجلّ یقرئک السّلام و یقول لک سل ابابکر هل هو راض عنی فاتی عنه راض.

یحیی گفت چه می‌فرمائی ای پسر رسول الله درباره خبری که روایت شده جبرئیل بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت یا محمد ذات اقدس الوهی سلامت می‌رساند و می‌فرماید از ابوبکر بپرس آیا او از من راضی است، چه من از او راضی هستم.

فقال ابوجعفر علیه السّلام لست بمنکر فضل ابی بکر و لکن یجب علی صاحب هذا الخبر ان یأخذ مثال الخبر الذی قاله رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع قد کثرت علی الکذابه و ستکثر فمن کذب علی معتمداً فلیتبعه من النار فاذا اتاکم الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله و سنتی فما وافق کتاب الله و سنتی فخذوا به و ما خالف الله و سنتی فلا تأخذوا به و لیس یوافق هذا الخبر کتاب الله قال الله تعالی و

لقد خلقنا الانسان و نعلم ما يوسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد فالله عزّوجل خفي عليه
رضا ابى بكر من سخطه حتى سنل عن مكنون سرّه هذا مستحيل فى العقول.

حضرت ابى جعفر امام جواد عليه السلام فرمود من منكر فضل ابى بكر نيستم ولى لازم است بر صاحب اين خبر
اينكه در اخذ مثال اينگونه اخبار كه نقل مى كند موافقت با كتاب الله داشته باشد (نه اينكه مخالف قرآن باشد).
زيرا رسول الله صلى الله عليه و آله در حجّة الوداع مردم را متوجه اين نکته نمود و فرمود كذابين و
دروغگويان بزودى به جعل حديث پرداخته و احاديث بسيارى از قول من جعل خواهند كرد، آگاه باشيد هر كس
به جعل حديث پردازد و خبر دروغى از من نقل كند خداوند نشيمن گاه او را در آتش جهنم قرار مى دهد.
آنگاه يك قاعده كليّه اى را براى تشخيص حديث صحيح و سقم بيان نمود و فرمود هرگاه حديثى و خبرى
براى شما از قول من نقل كردند شما بايست آن حديث را به كتاب الله و سنت من عرضه بداريد و منطبق كنيد
اگر مطابق و موافق با كتاب خدا و سنت من است آن را اخذ نماييد و بگيريد و در غير اين صورت چنانچه مخالف
قرآن و سنت من باشد آن را طرد نموده و بدور اندازيد. اكنون با اين قاعده كليّه تاسيسيّه عقل كل خاتم انبياء و
الرسل اين حديث مذكور به هيچ وجه تطابق و توافق با كتاب الله ندارد بلكه مباينت و مخالفت با نصّ صريح قرآن
دارد.

زيرا خداوند متعال جلّ جلاله در قرآن تصريح فرموده كه ما انسان را آفريديم و از وساوس نفسانى و افكار و
اندیشه هاى درونى كه در او پديد مى آيد كاملاً آگاهيم (و علم حضورى و شهودى به شراشر وجود او داريم) و اين
ما هستيم كه از رگهاى گردن بندگان خود به آنان نزديكتريم.

حال با اين علم احاطى الهى و با اين قرب و نزديكى ذات ربوبى نسبت به خلق و بندگانش آيا مى شود گفت
كه الغياذ بالله از رضاييت ابوبكر نسبت به خود بى خبر باشد و از رضا و سخط او بى اطلاع باشد كه از پيغمبرش
حضرت ختمى مرتبت محمد صلى الله عليه و آله بپرسد كه تو سئوال كن از مكنون سرّ ابى بكر آيا او از من راضى
است يا نه! اين سئوال از مستحيالات عقليه است، بنابراین شكّ و شبهه اى نيست كه اين حديث معجول است.

یحیی بن اکثم که در قبال سؤال خود جواب منطقی و استدلالی از حضرت جواد علیه السّلام شنید و نتوانست منکر بطلان این حدیث مجعول شود سؤال دیگر نمود که روایت شده **انّ مثل ابی بکر و عمر فی الارض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السماء**، سؤال یحیی از حضرت اینکه عرض کرد روایت گردیده که مثل شیخین ابوبکر و عمر در وجه الارض مثل ملکین جبرئیل و میکائیل است در آسمان.

فقال و هذا يجب ان ينظر فيه لانّ جبرئیل و میکائیل ملکان الله مقربان لم يعصى الله قط و لم يفارقا طاعته لحظة واحدة و هما قد اشركا بالله عزوجل و ان اسلما بعد الشرك فكان اكثر يا مهما الشرك بالله فمحال ان يشبهما.

حضرت امام جواد علیه السّلام فرمود در این حدیث هم لازم است توجه نمود چگونه می شود مثل جبرئیل و میکائیل که دو ملک مقرب خدا هستند و هرگز معصیت نکرده اند و لحظه ای از اطاعت حق تعالی غفلت ننموده اند این ملکان و فرشتگان مقرب الهی مساوی و یکسان باشند با آن دو نفر یعنی ابوبکر و عمر که هر دو مشرک بودند هرچند پس از شرک اسلام آورند ولی اکثر ایام زندگی آنان در شرک گذشته بود پس محال است که آنها مثل جبرئیل و میکائیل باشند و این حدیث هم از مجعولات است و برهان عقلی و نقلی بطلان آن را اثبات می کند.

قال یحیی و قد روی ایضاً أنّهما سیّد اکهول اهل الجنة فما تقول فیہ، یحیی بن اکثم محضر امام جواد علیه السّلام عرض نمود روایت شده که این دو نفر یعنی ابوبکر و عمر دو سیّد و بزرگ اهل بهشت خواهند بود در این باره چه می فرمائید.

حضرت امام جواد علیه السّلام فرمود این روایت هم از مجعولات است و بطلان آن واضح و روشن است زیرا اهل بهشت همه جوان خواهند بود و اساساً در میان اهل بهشت پیری وجود نخواهد داشت واضح این خبر بنی امیه اند که خواستند برای بزرگ داشت ابوبکر و عمر روایتی جعل نمایند که در قبال روایت متواتر صادره از لسان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم باشد که فرمود **الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنة**، عبارت روایت در کتاب احتجاج طبرسی این است: **فقال علیه السّلام و هذا الخبر محال ایضاً لانّ اهل الجنة کلهم**

يكونون شأبا و لا يكون فيهم كهل و هذا الخبر وضعه بنو أمية المضادة الخبر الذي قال رسول الله صلى الله عليه و آله في الحسن و الحسين بأنهما سيّدا شباب اهل الجنة.

فقال يحيى بن اكنم و روى أنّ عمر بن خطاب سراج اهل الجنة، فقال عليه السلام و هذا ايضا محال لأنّ في الجنة ملائكة الله المقربين و آدم و محمد و جميع الانبياء و المرسلين لاتضيئى بانواهم حتى تضيئى بنور عمر.

يحيى بن اكنم عرض كرد روايت شده اينكه عمر بن الخطاب سراج اهل بهشت است، حضرت امام جواد عليه السلام فرمودند و هذا ايضا محال، اين خبر نيز محال است و بديهي البطلان مي باشد زيرا در بهشت ملائكة الله و فرشتگان مقرب الهى هستند و در بهشت آدم و محمد خاتم النبيين و جميع انبياء و مرسلين مي باشند، ايشان با اينكه همه مظاهر جمال ربّ متعال و همه مقربين حضرت ربّ العالمين هستند و همه داراي مقامات رفيعه و درجات عاليه اند نور جمال آنان روشني بخش بهشت نيست كه مي بايست به نور چهره عمر بن خطاب بهشت روشن باشد (زهى تصوّر باطل زهى خيال محال).

در نظر نگارنده عمر نه تنها سراج اهل بهشت نيست بلكه با پرونده كثيفي كه دارد معلوم نيست مسكن اين رجل جرمانية الماهية جنت باشد و لنعلم ما قيل:

اذكروالله كار هر قلاش نيست

ارجعى بر پاي هر اوباش نيست

نوريان مر نوريان را طالبند

ناريان مر ناريان را جاذبند

تو طمع داري كه با صدها گناه

داخل جنت شوي اي رو سياه

جاي تو دوزخ بود اي بدسرشت

اهل ايمان را بود ماوي بهشت

نور ایمان خود سراج روشنی است

چهره مومن سراج و روشنی است

قال یحیی بن اکثم قد روى ان النبی صلی الله علیه و آله قال لو لم ابعث لبعث عمر، فقال علیه السّلام کتاب الله اصدق من هذا الحديث، يقول الله فی کتابه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منك و من نوح قد اخذ الله میثاق النبیین فكيف يمكن ان یبدل میثاقه و كل الانبیاء علیهم السلام لو یشركوا طرفة عين فكيف یبعث بالنبوة من اشرك و كان اكثر ایامه مع الشرك بالله، و قال رسول الله صلی الله علیه و آله نبئت و آدم بین الروح و الجسد.

یحیی بن اکثم عرض کرد روایت شده که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده است اگر من مبعوث نشده بودم عمر مبعوث به نبوت و رسالت می شد.

حضرت امام جواد علیه السّلام فرمود این روایت با کتاب الله مخالف است زیرا ذات احدیت جلّت عظمته در قرآن فرموده بیاد آور زمانی که ما از تمام انبیاء و بالخصوص از تو و نوح عهد و پیمان گرفتیم با این وصف چگونه ممکن است میثاق و پیمان خود را مبدل سازد با اینکه قاطبه پیغمبران و سفراء الهی لحظه ای در عالم شرک به خدا نیاوردند حال چگونه امکان دارد خدای حکیم کسی را که اکثر عمرش در شرک بالله سپری نموده و مشرک به شرک جلی و خفی بوده او را به نبوت مبعوث نماید، این از محالات است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلّم فرموده من رتبه نبوت ختمیه و رفعت این مقام و درجه شامخه را واجد بودم درحالی که آدم ابوالبشر بین روح و جسد بود و نیز در روایت دیگر است که فرمود: کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین.

دمی کآدم میان ماء و طین بود

نبوت جان احمد را قرین بود

با این بیان محکم الاساس و البنیان بطلان خبر مربوط به عمر مجعولیتش ثابت و مبرهن است **فقال یحیی بن اکثم و قد روى ایضاً انّ النبی صلی الله علیه و آله قال ما احتبس الوحي عنی قط الاطننة قد نزل علی آل الخطاب فقال علیه السلام هذا محال ایضاً لانه لا یجوز ان یشکّ النبی فی نبوته قال الله تعالی: الله یصطفی من الملائكة رسلاً و من الناس فكيف يمكن ان ینتقل النبوة ممن اصطفاه الله تعالی الی من اشرك به.**

یحیی بن اکثم گفت روایت شده از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که فرموده مدّتی که وحی الهی بر من نازل نشد من گمان کردم بر آل خطاب وحی نازل گردیده است.

حضرت جواد علیه السّلام فرمود این امر نیز محال است و عقل آنرا قبول نمی کند زیرا جایز نیست شخصیّتی مانند عقل کل خاتم الانبیاء و الرّسل که در مقام فؤاد و عقل بالمستفاد است و جمیع حقایق بر او مکشوف است و علم حضوری و شهودی به ازل و ابد دارد شکی و ظنی و سهو و تردیدی در امور برایش حاصل گردد، اساساً شک در ساحت مقام نبوّت راه ندارد، چه پیغمبری دارای مقام عصمت است، پس به هیچ وجه جایز نیست که او در نبوّت خود شک نماید.

سلسله جلیله انبیاء و رسل همه برگزیدگان از خلق خدایند، خدای حکیم را مختارات و منتخبات و برگزیدگانی است در نظام احسن اتقن که از جمله آنان فرشتگان مقرب و انسانهای کامل از میان مردم می باشند که بعنوان رسالت و سفارت الهیّه منتخب و برگزیده گردیده اند.

قال الله تعالى: «الله يصطفى من الملائكة رسلاً و من الناس» فكيف يمكن ان ينتقل النبوة ممن اصطفاه الله تعالى الى من اشرك به.

در این صورت و با وجود این اصطفای چگونه ممکن است خدای حکیم و عادل برگزیدگان خود را رها کند و منصب نبوّت را که شرطش عصمت است چنین مقامی را به کسی که اکثر ایّام زندگی او در شرک و کفر سپری گردید منتقل فرماید این امر محال عقلی است فثبت و تحقّق که این روایت نیز از اخبار مجعوله است.

قال يحيى بن اڪثم: روى انّ النّبى صلى الله عليه و آله قال لو نزل العذاب لما نجا منه الاّ العمر.
فقال عليه السّلام و هذا محال ايضاً لانّ الله تعالى يقول و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون فاخبر سبحانه انه لايعذب احد مادام فيهم و ماداموا يستغفرون.

یحیی بن اکثم عرض نمود روایت شده که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود اگر عذاب الهی نازل شود نجات از عذاب پیدا نمی کند مگر عمر.

پس حضرت جواد علیه السّلام فرمود این روایت نیز معجول است و منطوق وحی برخلاف آن است، زیرا خدای

متعال در قرآن می-فرماید عذاب نمی‌کند ایشان را یعنی خلق و بندگان را در دنیا مادامیکه تو در میان آنها هستی، و نیز عذاب نمی‌کند ایشان را درحالیکه ایشان استغفار کنند، پس ذات اقدس حق سبحانه و تعالی خیر داد که احدی را عذاب نکند مادامیکه وجود پیغمبر رحمت حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) در میان خلق و ملت خود می‌باشد، و هم عذاب نمی‌کند ایشان را مادامیکه در پیشگاه خدای غفار استغفار نمایند.

نگارنده گوید این عدم عذاب و نزول بلیات سماوی از برکت وجود پیغمبر رحمت که رحمت است وجودش برای عموم عالمیان بنصّ قرآن، و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین^۶ ممکن است بگوئی حال که وجود شخص پیغمبر خاتم در میان ما نیست می‌گویم دولت پیغمبر رحمت تا قیامت باقی است و عموم خلق در ظل و سایه دولت پیغمبر رحمت از عذاب سماوی مصون می‌باشند.

در بیان برخی از معجزات حضرت امام محمد جواد علیه السلام

سیدبن طاوس رحمة الله علیه در کتاب منهج الدعوات روایت کرده از ابونصر همدانی از حکیمه دختر حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام آنچه مفادش این است که بعد از وفات امام محمدتقی علیه‌السلام رفتم نزد دختر مأمون که زن آن حضرت بود جهت تعزیت آن حضرت، دیدم که بسیار جزع و گریه در مصیبت امام می‌کند، من برای تسلای او و انصراف از جزع و گریه سخن از فضائل و کرم و حسن خلق و شرف آن حضرت و آنچه ذات ذوالجلال خدای متعال به آن بزرگوار عطا و مرحمت فرموده بود به میان آورده و از مواهب الهیه و عزت و کرامت آن حضرت سخن گفتم. ام عیسی که همان ام الفضل زوجه امام جواد است گفت بزرگواری آن حضرت بالاتر از این مقامات و مطالبی است که تو بیان نمودی، اینک من تو را از یک امر عجیبی خبر دهم که از همه این چیزها که تو گفتی بالاتر و مهمتر و بزرگتر است.

گفتم آن کدام است؟ ام عیسی گفت من دائم جهت امام غیرت می‌کردم یعنی پیوسته مراقب بودم که شوهرم توجّه به زن دیگری نداشته باشد و اگر چیزی احساس می‌کردم به پدرم گزارش داده او را بر علیه امام تحریک

۶ - آیه ۱۰۷، سوره انبیاء

می نمودم ولی پدرم به من می گفت تحمل کن، چه او فرزند پیغمبر است و وصله ایست از پیغمبر اکرم (ص). روزی نشسته بودم ناگاه دختری از درب خانه آمد و به من سلام کرد گفتم تو کیستی؟ گفت از اولاد عمار یاسرم و زن امام محمدتقی علیه السلام که شوهر تو است می باشم. پس مرا چندان غیرت گرفت که نزدیک بود سر برداشته به صحرا روم و جلاء وطن نمایم و شیطان مرا بر آن داشت که می خواستم مرتکب آزار آن زن شوم اما قهر خود را فروبردم و با او نیکی نموده خلعتی هم به او دادم تا اینکه آن زن از نزد من رفت آنگاه نزد پدرم مأمون رفته در موقعی که درحال مستی بود و با او آنچه مشاهده کرده بودم جریان قضیه را گفتم.

پدرم در آن حالت که مست و لایعقل بود فرمان داد به غلامش که شمشیر مرا بیاور، شمشیر را گرفت و بر اسب خود سوار شده و گفت والله من می روم و او را می کشم، من چون این سخن را از پدر شنیدم سخت پشیمان شدم با خود گفتم این چه کاری بود که من کردم و به نفس خود شوهر خود را به کشتن دادم لذا کلمه انا لله و انا الیه راجعون را به زبان جاری نموده و بر سر و صورت خود می زدم و پشت سر پدرم می رفتم تا به خانه امام جواد آمد و آن حضرت را با شمشیر زد و پاره پاره کرد و پس از آن برگشت، من هم از عقب او گریختم و با حال پریشانی که داشتم تا صبح به خواب نرفتم. چون صبح شد نزد پدر آمده گفتم این چه کاری بود که دیشب کردی تازه بهوش آمده بود متوجه شد گفت چه کردم گفتم که پسر امام رضا را کشتی او از گفته من برآشت و از خود رفته و بی هوش شد بعد از ساعتی به خود آمد و گفت وای بر تو چه می گوئی گفتم همین که شنیدی، بلی رفتی بر سر او و او را با شمشیر زدی و کشتی، مأمون بسیار مضطرب شده از این سخن و بلافاصله یاسر خادم خود را طلبید یاسر را حاضر کردند و گفت وای بر تو این چه سخن است که دخترم می گوید یاسر گفت او راست می گوید، پدرم بر سینه و روی خود زد و گفت انا لله و انا الیه راجعون، رسوا شدیم تا قیامت در میان مردم هلاک شدیم یاسر فوراً برو خبری با تحقیق برآیم بیاور که جان من نزدیک است از تن بیرون آید، یاسر روانه به خانه آنجناب شد و من بر رخساره خود لطمه می زدم، پس زود بازگشت نموده و گفت بشارت و مژدگانی ای امیر گفت مگر چه خبر داری؟

یاسر گفت رفتم نزد آن حضرت دیدم نشسته بود و بر تن شریفش پیراهنی بود و به لحاف خود را پوشانیده

بود و مسواک می‌کرد من سلام بر حضرتش نموده عرض کردم یابن رسول الله دلم می‌خواهد این پیراهن خود را که در برداری برای تبرک و تیمن به من بدهی تا در آن نماز بخوانم و مرا مقصود این بود که به بدن مبارک امام نظر کنم که آیا آثار ضرب شمشیر هست یا نه، به خدا که همچون عاج سفیدی بود که زردی فریبنده‌ای به آن آمیخته باشد و نبود هیچ اثری از زخم و جراحت در پیکر اطهرش.

پس مأمون گریست گریستن دراز و گفت با این آیت و معجزه باهره هیچ چیز دیگر نماند و این عبرت است برای اولین و آخرین، بعد از آن یاسر را گفت که سوار شدن و گرفتن شمشیر و داخل شدن خود را یاد می‌آورم و برگشتن خود را یاد نمی‌آورم پس چگونه بوده است امر من و رفتن به سوی آن حضرت، خدا لعنت کند این دختر مرا که او مرا به چنین حالی واداشت و گفت ای یاسر برو نزد دخترم و به او بگو به خدا قسم اگر دگر بار شکایت از آن بزرگوار نمائی یا بدون اجازه و دستور آن جناب از خانه بیرون آئی از تو انتقام می‌کشم، مأمون از یک طرف دخترش را تهدید نمود که دیگر از شوهرش حضرت محمدبن علی الرضا صلوات الله علیهما شکایت نکند و از طرف دیگر بیست هزار دینار وسیله یاسر نزد آن بزرگوار ارسال داشته و اسبی را هم که شهری نام داشت و شب گذشته بر آن اسب سوار شده بود آنرا هم برای حضرت امام جواد داماد خود فرستاد و به یاسر گفت سلام مرا به آن بزرگوار برسان سپس امر کن به تمام هاشمیین که برای سلام و عرض تهنیت به آن حضرت وارد شوند و بر آن جناب سلام و درود بفرستند. یاسر گوید حسب الامر مأمون دستور او را اجرا نمودم اسب نامبرده را با مبلغ بیست هزار دینار نزد آن بزرگوار بردم و آن حضرت سوار شد و نیز کلیه هاشمیین بغداد را خبر کردم که به حضور باهر النور آن بزرگوار شرفیاب شوند و عرض سلام و درود خود را محضر انور آن ولی ذوالجلال تقدیم دارند.

یاسر گوید ضمن اینکه من دستور مأمون را اجراء کردم و سلام مأمون را رسانیده طبق گفته مأمون عمل نمودم حضرت امام محمدتقی علیه السلام با لحظه‌ای تفکر تبسم کرد فرمود آیا بین ما و مأمون چنین عهدی بوده که با شمشیر برهنه بر من حمله کند، آیا نمی‌داند که حافظ و نگهبان من دیگری است و مرا یاری دهنده‌ایست که میان من و او مانع است. ولنعلم ما قیل:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

باری یاسر گوید من عرض کردم یابن رسول الله از این سخن درگذر و عتاب او را به خدا بگذار به حقّ جدّت رسول الله که مأمون چنان مست بود که چیزی نمی‌فهمید و با این پیش آمد نذر کرد دیگر شراب و هیچ مسکری را نخورد زیرا که این کار از دامهای شیطان است.

یاسر از حضرت امام جواد علیه السّلام تقاضا کرد که چون به حضور مأمون تشریف بردید ابدأً به روی خود نیاور و از این مقوله سخن مگوی حضرت فرمود که مرا عزم و قصد چنین بود که مورد تقاضای تست، بعد از آن حضرت امام جواد علیه السّلام به حضور مأمون رفت و مردم تمامی با آن حضرت نزد مأمون آمدند و مأمون حسب الوظیفه استقبال کرد ولی ذوالجلال را در آغوش گرفت و بوسید و ترحیب و تهنیت گفت و اجازه نداد که احدی بر او داخل شود و پیوسته با آن حضرت مذاکراتی می‌کردند.

نصیحت حضرت جواد الائمه علیه السّلام به مأمون و اعطاء حرز به او

چون مجلس خصوصی فیما بین حضرت امام جواد علیه السّلام و مأمون پایان یافت حضرت فرمود به مأمون مرا نسبت به تو خیر خواهانه نصیحتی است که لازم است پند و اندرز مرا فراگیری و برطبق آن عمل کنی، مأمون عرض نمود بفرمائید یابن رسول الله آن نصیحت کدام است و چیست؟

حضرت فرمود نصیحت من به تو آن است که هیچ وقت شب از خانه تنها بیرون مرو که من از این خلق بر تو ایمن نیستم، و نزد من دعائی است که اگر آن را به تو دهم تو خود را با اعتقاد به آن در حصن حصین آن دعا قرار بده و همیشه آن دعا را با خود بدار که از تمام بلاها و بدیها و مکروهات مصون و محفوظ خواهی ماند و اثر آن دعا بود که خدا مرا دیشب از شرّ تو حفظ نمود و نگاه داشت، و اگر تمام لشکرهای روم و ترک را ملاقات کنی و همه بر تو جمع شوند با جمیع اهل زمین و همه تو را محاصره کنند و آن دعا نزد تو باشد از آنها آسیبی به تو نرسد و خداوند در سایه آن دعا تو را حفظ می‌فرماید، حال اگر خواهی من نسخه‌ای از دعا به تو بدهم و برای تو

بفرستم که از همه شرور ایمن باشی، مأمون عرض کرد بلی لطفاً آن دعا را به خط مبارک خود مرقوم فرماید و به من عنایت و مرحمت کنید، حضرت قبول نمود و چون صبح شد یاسر را احضار کرد و نسخه ای از آن حرز که به خط خود نوشته بود به او داد تا نزد مأمون ببرد و فرمود ای یاسر به مأمون بگو لوله‌ای از نقره پاک بسازد و دعا را در آن قرار بدهد و چون بخواهد آن حرز را بر بازو ببندد وضو بگیرد و چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت سوره مبارکه (حمد) یک مرتبه و (آیة الکرسی) و آیه شریفه (شهد الله) و سوره (والشمس و ضحیها) و (اللیل) و (توحید) هر کدام را هفت مرتبه و چون از نماز فارغ شود بر بازوی راست خود بندد تا در موارد سختی‌ها و تنگیها به حول و قوه خدا سالم بماند و از هر چه می‌ترسد و حذر می‌کند مصون و محفوظ خواهدماند و فرمود که در وقت بازو بستن قمر در عقرب نباشد.

روایت شده که چون مأمون این حرز را از آن حضرت گرفت و با اهل روم غزا کرد فتح کرد و در همه جنگها همراه داشت و منصور و مظفر شد به برکت این حرز مبارک.

حرز مبارک حضرت جواد علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم – الحمد لله رب العالمين يا نور يا برهان يا مبين يا منير يا رب اكفنى الشرور و آفات الدهور و اسئلك النجاة يوم ينفخ فى الصور.

ناگفته نماند در تأثیر ادعیه و اذکار و حرزها معرفت و ایمان و اعتقاد به آن شرط است در غیر این صورت یعنی در صورت عدم معرفت و ایمان به مبدء و معاد و نبوت و ولایت و عدم اعتقاد به دعا استفاده از آن حاصل نخواهد گردید، لازمه اجابت دعا حال است لسان استعداد است بلکه فناء فی الله است.

آن دعای بی خودان خود دیگر است

آن دعا زو نیست گفت داور است

آن دعا حق می‌کند چون او فناست

آن دعا و آن اجابت از خداست

چون خدا از خود سئوال و کد کند

پس دعای خویش را چون رد کند

کلمات شریفه و مواعظ بلیغه حضرت جواد علیه الصلوة و السلام

قال الجواد علیه السلام من وثق بالله و اتكل عليه نجاة الله من كل سوء و حرزه من كل عدو.

فرمود کسی که به خدا اعتماد نماید و توکل بر خدا کند خدا او را نجات خواهد داد، و از هر بدی و گزند و دشمنی او را مصون خواهد داشت.

انسان با ایمان باید توحید در توکل داشته باشد و هرکس متوکل به خدا باشد خدا او را کافی است، کما اشار الیه نص الكتاب الالهی: **و من يتوکل علی الله فهو حسبه**^۷.

ما عاشقان غیر از خدا یاری نداریم

با یاریش حاجت به دیاری نداریم

و قال علیه السلام: الثقة بالله ثمن لكل غال و سلم بكل عال.

فرمود اعتماد به خداوند تبارک و تعالی بهاء هرچیز گران است و برای ترقی و تعالی انسانی و وصول به هر کمالی بهترین نردبان است، با این نردبان است که آدمی می تواند به هدف و مقصد خود که کمال مطلق است نائل آید راهی که انسان پله های آن را بپیماید منحصرأ همین سلم و نردبان است که او را به حضرت رفیع الدرجات ذوالعرش نزدیک می سازد.

و قال علیه السلام کیف یضیع من الله کافله.

فرمود چگونه ضایع شود کار کسی که خدا کفیل او باشد پس هر کسی که کار خود را به خدا واگذارد ابدأ کارش ضایع نشود.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

۷ - آیه ۳، سوره طلاق

قال الجواد علیه الصلوة و السلام: کیف ینحو من الله طالبه، چگونه نجات می یابد کسی که خدا برای انتقام در طلب اوست، پس از حیطة قدرت مطلقه الهیّه که جهان هستی کشور حکمفرمای اوست فرار کردن امکان پذیر نیست زیرا به هر جا بگریزد از تحت حکومت خدا خارج نیست بنابراین اگر می خواهی فرار کنی بسوی خودش فرار کن، ففروا الی الله، یعنی از قهرش بسوی لطفش.

از قهر تو بر لطفت بردیم پناه ای دوست

ما را تو خود ای سلطان تعلیم دعا کردی

باید گفت پروردگارا کریمایا رحیمایا

درگذر از جرم که خواهنده ایم

چاره ما کن که پناهنده ایم

بر که پناهیم تویی بی نظیر

در که گریزیم تویی دستگیر

جز ره تو قبله نخواهیم ساخت

گر ننوازی تو که خواهد نواخت

کیست در این دستگه دیرپای

کو لمن الملک زند جز خدای

تا به تو اقرار خدائی دهیم

بر عدم خویش گواهی دهیم

در دعای کمیل می خوانیم: و کیف بی و انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین، و نیز

می خوانیم و می گوئیم: و لا یمکن الفرار من حکومتک، بابا طاهر چه خوب گفته است:

خدایا واکیان شوم واکیان شوم

بدین بی خاتمونی واکیان شوم

همه از در برونند سوته آیوم

تو گر از در برونی واکیان شوم

حکیم سعدی گوید:

گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی

روی نومیدی ام از حضرت سبحانی نیست

و قال الجواد علیه السلام: عزّ المؤمن غناه عن النَّاسِ، فرمود عزّت و سرافرازی انسان با ایمان در بی‌نیازی اوست از قاطبه مردم، یعنی آدمی که مؤمن بالله است و یقین دارد که عزّت از آن خدای یکتا است که صمد است و غنی بالذّات است چنانچه خود را در پناه آن غنی مطلق قرار دهد در اینصورت غنی به غناء الله می‌شود که گفت (گدای کوی تو از هر دو ملک مستغنی است) زیرا آنکه خدا دارد همه چیز دارد و آنکه خدا ندارد هیچ چیز ندارد، چنانکه در دعای عرفه لاهوتیه حضرت امام الکونین مولانا ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة و السّلام آمده است:

انت الذی غنی بذاتک الی ان قال (واغنی بفضلك حتى استغنی بک عن طلبی)، خدای من تو به فضل و

کرمت مرا غنی گردان تا به لطف تو از سعی و طلب خود بی‌نیاز گردم.

و نیز در فرازی از همین دعای عرفه آمده است: **ماذا وجد من فقدک و ما الذی فقد من وجدک**، یعنی آنکه تو را نیافت چه یافته و آنکه تو را یافت چه نیافت، مفادش آن است آنکه خدا را یافته است همه چیز را یافته است و لنعلم ما قیل:

چون مرا هیچ نباشد نه به دنیا نه به عقبی

چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

و قال الجواد علیه السلام: المؤمن یحتاج الی ثلث خصال توفیق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ینصحه.

یعنی مؤمن محتاج است به سه خصلت، توفیق از حق تعالی و واعظی از نفس که خود پیوسته او را موعظه

کند و قبول کردن از آنکه او را نصیحت می‌کند و پند می‌دهد.

و قال الجواد علیه السّلام: الدین عزیز و العلم کنز و الصمت نور و غایة الزهد الورع و لا هدم للدين
مثل البدع و لا افسد للرجل من الطمع.

فرمود دین عزیز است، آنکه دین و ایمان دارد نزد مردم همیشه به عزت و شرافت زندگی می‌کند، آدم دیندار
و با ایمان نزد مردمان معزز و محترم و مورد اعتماد مردم است و این خاصیت دین‌داری و ایمان است، آدم متدین
و مؤمن مورد وثوق جامعه است.

فرمود: علم و دانش گنجی است که خدای منان به هر کس بخواهد می‌دهد و فرمود صمت و خاموشی نوری
است که در دل می‌تابد و موجب تفکر و تدبیر و تعمق در عواقب امور می‌گردد، عقلاً اکثر صمت را بر سخن گفتن
ترجیح می‌دهند و اگر تکلم نمایند با سابقه تفکر و تأمل است، و لنعلم ما قیل:

مزن بی‌تأمل به گفتار دم

نکو گوی اگر دیر گویی چه غم

و نیز فرمود: غایت زهد ورع و پارسائی است که اجتناب از محارم است، و نیز فرمود: هیچ چیز دین را مانند
بدعت ضربه نمی‌زند و ضایع نمی‌گرداند و هیچ چیز مانند طمع آدمی را ذلیل و حقیر نمی‌گرداند، طمع است که
آدمی را فاسد و نزد مردم حقیر و خوار می‌سازد، عزت انسان در سایه قناعت تأمین و تضمین است، مردمان با
عزت و شرافت کسانی هستند که آبروی خود را با همت و مناعت و عزت نفس خود حفظ می‌نمایند. و لنعلم ما
قیل:

سر آزاده ما منت افسر نکشد

تن وارسته ما حسرت زیور نکشد

ما فقیران الی الله ز خود بی‌خبریم

هر که شد همدم ما منت قیصر نکشد

و قال الجواد علیه السّلام: ثلاث من عمل الابرار، اقامة الفرائض و اجتناب المحارم و احتراس من

الغفلة في الدين.

امام جواد علیه السلام فرمود: سه چیز است که از اعمال ابرار و نیکان بشمار می‌رود. یکی فرائض الهی است که رعایت آن واجب و لازم است در نظام تشریح، و یکی اجتناب نمودن از محرّمات شرعیّه است و آن عبارت از آنچه حقتعالی آنرا حرام گردانیده است و بیانش در قرآن و سنت ذکر گردیده است و تمام آن احکام در نظام تشریح براساس مصالح است، چه واضح آن خدای حکیم است و دیگری احتیاط از غفلت، چه اگر مراقب احوال و افعال و اقوال خود نباشد و لحظه‌ای از خدا غافل شود دین خود را ازدست می‌دهد.

و نیز امام جواد علیه السلام فرمود:

ثلاث يبلغن العبد الى رضوان الله تعالى، كثرة الاستغفار و حفظ الجانب و كثرة الصدقة.

حضرت امام نهم جواد الائمه فرموده است سه چیز است که بنده الهی را به مقام رضا و خشنودی خدای متعال نائل می‌گرداند و به درجه رفیع سعادت می‌رساند آن سه چیز، اول کثرت و بسیاری استغفار در پیشگاه پروردگار است و استغفار مراتب و درجات بسیار دارد، استغفار عام، استغفار خاص، استغفار خاص الخاص، یک وقت آدمی استغفار می‌کند در پیشگاه ربوبی از جهت اینکه مرتکب عصیان و گناه گردیده چه گناه کبیره و چه گناه صغیره در هر صورت معصیت کرده یعنی خلاف امر الهی را نموده است.

یک وقت استغفار در پیشگاه پروردگار به لحاظ ترک اولی است، اما درجه اعلاّی استغفار آن استغفاری است که در محضر الوهی از لسان طبقه خاص الخاص از عباد و بندگان مقربّ خدا صادر می‌شود، نمونه‌اش استغفار زینت الهیون و ربانیون حضرت زین العابدین و العارفین امام سجاد علیه الصلوة و السلام است چنانکه در مناجاتش با خدا چنین ترانه و شیرین زبانی دارد: **الهی استغفرک من کل لذة بغير ذکرک، و من کل راحة بغير انسک و من کل سرور بغير قربک و من کل شغل بغير طاعتک**^۸. در این مقام حکیم متأله استاد عالی مقام الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی علیه غزلی سروده است بنام غزل توبه عاشقان که مناسب است آنرا در این مقام ذکر نمائیم.

۸ - از مفاتیح قمی مناجات ذاکرین

از هرچه جز عشق رخت ای یار توبه
 و هر سخن جز ذکرت ای دلدار توبه
 تا جان بود کوشیم در راه وصال
 کز هرچه غیر از لذت دیدار توبه
 صد لن‌ترانی گویی از ره برنگردیم
 ما و وصال دیگر از هر کار توبه
 در باغ عالم از نظر بر سنبل و گل
 با یار سنبل موی گل رخسار توبه
 هستی ما خار گلستان وجود است
 با رویت ای گل‌آفرین از خار توبه
 تا جلوه حسنّت در این گلزار دیدیم
 کردیم از خار و گل این دار توبه
 از هر نظر جز بر رخت استغفر الله
 وز هر عمل جز صاعتت صد بار توبه
 با خلق احسان، با خدا تسلیم و اخلاص
 زین هر دو بگذشتی ز هر کردار توبه
 جز عاشقی از هر گناهی چون (الهی)
 کردیم بر درگاهت ای غفار توبه

دوم از آن سه چیز تواضع و فروتنی است که شیوه عباد الله است چنانکه قرآن در وصف این زمره از
 بندگان فرموده است: **و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً**، یعنی بندگان خاص رحمان آنان
 هستند که بر روی زمین ره به تواضع و فروتنی روند. و لنعم ما قیل، ظاهراً حکیم سعدی علیه الرّحمه است.

فروتن بود هوشمندِ گزین
نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

و نیز گفته است:

بلندی از آن یافت کو پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

تجربه شده است که انسان متواضع را مردم دوست می‌دارند و محترم می‌شمارند، و بالعکس از آدم متکبر و خودبین مردم نفرت دارند، پس لازم است انسان تواضع را خوی خود سازد که موجب رضا و خشنودی خدای رحمان است.

سوم از آن سه چیز بسیار صدقه دادن است که نه تنها صدقه دادن موجب خشنودی خدا است، بلکه صدقه موجب دفع بلا است، انسان با دادن صدقه بلا را از خود دور و سلامت خود را تأمین و تضمین می‌سازد.

قال الجواد علیه السلام: اربع من كن فيه استكمل الايمان من اعطى الله و منع في الله و احب في الله و ابغض في الله.

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرموده است چهار چیز است که هرگاه در کسی باشد کامل است ایمان در او، و آن عبارت است از عطاء و بخشیدن محض رضا و خشنودی الهی، و منع کند محضاً لله، و دوست بدارد محض برای خدا، و دشمنی کند محض فی الله، یعنی منظورش در این امور چهارگانه و انجام آن محض و خالص جلب رضایت خدا باشد و مقصود دیگری نداشته باشد در صورتیکه حب و بغض و منع و دشمنی و عطایش همه لله و فی الله باشد در این صورت مؤمن کامل عیار و فرمانبر محض از دستور پروردگار است.

و نیز روایت شده در کتاب تحف العقول که از کتب معتبره است به اینکه مردی از حضرت امام جواد علیه‌السلام تقاضا کرد، اوصنی، قال علیه السلام: و تقبل؟ قال: نعم، قال علیه السلام: توسد الصبر و ارفض الشهوات و خالف الهوی و اعلم انک لن تخلو من عین الله فانظر کیف تكون، این مرد درخواست پند و اندرزی از حضرت نمود امام جواد فرمود می‌پذیری وصیت و پند مرا؟ عرض نمود آری قبول می‌کنم، امام فرمود صبر و شکیبایی را تکیه‌گاه و بالش خود کن و صابر باش.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

و نیز فرمود فقر را در آغوش گیر و با دولت فقر همدوش باش، فقر در زندگی انسانی بهتر از غنا و بی‌نیازی است، چه بسا که کار آدمی در بی‌نیازی به طغیان می‌کشد، كما قال الله تعالی: **ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی**^{۱۰} و همین بس در نعمت فقر که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: **الفقر فخری**.

مال و جاه از تو رقیبا و ز ما فقر و نیاز

دولت فقر بنام که الهی دارد

و نیز از توصیه حضرت امام جواد علیه السلام است به آن شخص که شهوات نفسانی را به دور انداز و ترک کن شهوات را و با هوای نفس مخالفت نما. شکی نیست که طبیعت آدمی تمایل به شهوات نفسانی دارد ولی نیاست جلو نفس را واگذارد و گرنه او را شقی و بدبخت می‌کند، انسان باید حکومت را به دست عقل دهد و همیشه نفس خود را محکوم به حکم عقل گرداند، چه اگر نفس اماره بالسوء بر عقل آدمی غالب شود انسان را خسرالدنیا و الاخرة می‌کند، و فرمود که تو در برابر دیده خدائی و خدا با احاطه علمی و شهودی که بر تو دارد همیشه ناظر اعمال تو است پس خود را بنگر که چگونه‌ای.

واقعاً انسان خطاکار از عین الله و دیده پروردگار که ناظر کردار اوست غافل است و گرنه مرتکب این همه کردار زشت و اعمال قبیحه و جنایات و بزهکاری که مایه بدبختی دنیوی و اخروی اوست نمی‌گردید.

امید است ما با این پند و اندرزهای حکیمانه حضرت جواد الائمه علیه السلام به خود آئیم و این وصایا و نصایح سودمند که از لسان دربار آن بزرگوار صادر شده است پیوسته نصب العین خود قرار دهیم و برطبق آن عمل کنیم تا سعادت و خوشبختی نظام ملکی و ملکوتی ما در نشأتین دنیا و آخرت تأمین گردد ان شاء الله، با این وصیت به آن رجل درواقع جا دارد که ما هم این نصیحت را پذیرفته و بیش از این عمر عزیز خود را در شهوات و هواهای نفسانی ضایع نگردانیم. الحق در این مقام حکیم سعدی نیکو گفته است:

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت ندانی

۱۰ - آیه ۶ و ۷، سوره علق

سفرهای علوی کند مرغ جانت
گر از چنبر از بازش نشانی
ولیکن تو را صبر عنقا نباشد
که در دام شهوت به گنجشک مانی
تو این صورت خود چنان می‌پرستی
که تا زنده‌ای ره به معنی ندانی
گر از باغ اُنست گیاهی برآید
گیاهت نماید گل بوستانی
دریغ آیدت هر دو عالم خریدن
اگر قدر نقدی که داری بدانی
همین حاصلت باشد از عمر باقی
اگر همچنینش به آخر رسانی
بگو تا به از زندگانی بدستت
چه افتاد تا صرف شد زندگانی
به ملکی دمی زین نشاید خریدن
که از دور عمری بشد رایگانی
چنان می‌روی ساکن و خواب در سر
که می‌ترسم از کاروان بازمانی
وصیت همین است جان برادر
که اوقات ضایع مکن تا توانی

قال الجواد علیه السلام: لن يستكمل العبد حقيقة الايمان حتى يؤثر دینه شهوته و لن يهلك حتى يؤثر شهوته على دینه.

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرموده است: هرگز بنده به مقام استكمال ایمان نمی‌رسد مگر دین خود را بر شهوت و هوای نفسش ترجیح دهد، و هرگز هلاک نمی‌گردد مگر تسلیم شهوت و هوای نفس گردد، چه ایمان

حقیقی انسان را از هواپرستی بازمی‌دارد و توحید و خداپرستی با هواپرستی هرگز نمی‌سازد.

با دو قبله در ره توحید نتوان زد قدم

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

قال الجواد علیه السلام: من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس.

امام جواد علیه‌السلام فرموده است: هر کس سخن ناطق و گوینده‌ای را بشنود و توجّه کند بنده او خواهد شد، پس اگر ناطق از خدا برای خوشنودی و رضای خدا سخن بگوید بنده خدا می‌باشد، و اگر آن ناطق از زبان شیطان سخن گفت پس ابلیس را پرستیده و عبد ابلیس شده است.

این کلام به انسان هوشیارباش می‌دهد که گوش به هر سخن گوینده‌ای ندهد مگر سخنی که جنبه الهی داشته باشد که در این صورت خدا را پرستیده است و اگر چنانچه العیاذ بالله به نغمه شیطانی گوش بدهد شیطان را پرستیده است، خدای حکیم به انسان نعمت گوش و قوه شنوائی عطا فرمود که استماع منطوق وحی الهی و سخنان حکیمانہ انبیاء و اولیاء خدا را بنماید در این صورت بندگی خدا را نموده و شکر نعمت او را کرده است و گرنه با استماع نغمه شیطانی کفران نعمت خدا کرده و از بندگی خدا سر باز زده است و عبد شیطان شده است، پس بسیار بیدار و هشیار باش و نغمه رحمانی را مستمع باش و از نغمه شیطانی برحذر باش. قال الله تعالی: الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لاتعبدوا الشيطان^{۱۱}.

قال الجواد علیه السلام: فساد الاخلاق بمجالسة السفهاء، و صلاح الاخلاق بمجالسة العلماء، الشريف كل شريف من شرفه علمه، و السود حق السود لمن اتقى الله ربه، الكريم من اكرم وجهه من ذل النار.

امام جواد علیه‌السلام فرموده است: فساد اخلاق در اثر مجالست و همنشینی باسفه‌هاست، و بالعکس اصلاح اخلاق با مجالست و همنشینی با علمای ربّانیین که متخلّق باخلاق الله می‌باشند حاصل می‌گردد، و نیز فرمود

۱۱ - آیه ۶۰، سوره یس

شرافت و کلّ شرافت و سیادت و کلّ سیادت برای صاحبان علم و تقوای الهی حاصل می‌گردد، شرف هر انسانی به علم و تقوی است، آدم متقی و پرهیزکار وجه خود را از نار و آتش دوزخ نجات می‌دهد.

این کلام معجز نظام دستوری است حکیمانه که انسان از مجالست و معاشرت سفیهان و نابخردان و مردم جاهل و نادان احتراز کند و برای اصلاح اخلاق انسانیت که تخلّق به اخلاق جملیه است پیوسته مجالست و معاشرت و همنشینی با علماء دین و متّقین داشته باشد که گفته‌اند:

همنشین تو از تو به باید

تا تو را عقل و دین بیفزاید

چنانکه در حدیث معتبر آمده که از حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند با که مجالست کنیم؟ آن بزرگوار فرمود این پرسش را حواریون از عیسی علیه‌السلام نمودند، فرمود: **جالسوا من یذکرکم الله رؤیته، یزید فی علمکم منطقه و ترغبکم فی الآخرة عمله** با کسی مجالست کنید که دیدار و رؤیت او شما را به یاد خدا آورد و زیان و منطوقش بر علم و معرفت شما بیفزاید و اخلاق و اعمالش شما را به عالم آخرت راغب و مشتاق گرداند.

قال الجواد علیه‌السلام: علیکم بطلب العلم فان طلبه فريضة و البحث عنه نافلة و هو صلة بين الاخوان و دليل على المروّة و تحفة المجالس و صاحب فی السفر و انیس فی الغربة.

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرموده است بر شما باد طلب علم و دانش، چه جستن علم بر انسان واجب است و خود بحث علم مستحب است، و علم است که باعث وصلت و الفت و مودّت و مروّت بین اخوان دینی می‌شود، و علم است که تحفه مجالس است، و علم است که مصاحب و رفیق آدمی در سفر، و علم است که انیس و مونس انسانی است در غربت و تنهائی. نگارنده گوید اخبار و احادیث صادره از لسان مقام عصمت و معادن علم و حکمت در فضیلت و شرافت علم و دانش و صاحبان آن که صادر شده چه از پیغمبر اکرم و چه از زبان ائمّه اطهار علیهم السّلام بسیار است، چنانچه در اصل طلب علم پیغمبر اکرم فرموده: **طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة**، یعنی جستن علم بر هر مرد مسلمان و زن مسلمه واجب است.

اگر بگوئی در برخی روایات کلمه (مسلمة) قید نشده است می‌گوئیم همان کلمه مسلم اسم جنس است و شامل مرد و زن می‌باشد در کسب علم و کمال فرقی نیست بین مرد و زن و نیز در مقام تأکید و تحریص جستن علم در روایت نبوی آمده است:

اطلبوا العلم و لو كان بالصين، یعنی طلب علم نمائید ولو در عرصه چین باشد و نیز فرمودند: **اطلبوا العلم و لو كان بين ايدىكم نار تحرقون او بحر تغرقون**، طلب علم کنید اگرچه باشد پیش شما آتش سوزان یا دریای غرق کننده باید بازنمائید و به جستن علم مشغول شوید.

بیاموز دانش به آموختن

گرت سوی چین هم بیاید شدن

اگر عالمی از ملک برتری

وگر جاهلی ماندهی ممتحن

و نیز در آیات قرآنی تصریح شده که درجات عالیّه مخصوص صاحبان علم و حکمت است، قال الله تعالی: **الذین اوتوا العلم درجات^{۱۲}** و نیز فرمود: **و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیر کثیرا^{۱۳}** و نیز فرمود: **هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون^{۱۴}** و در ادبیات منسوب به امام العارفین امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فضیلت و شرافت اهل علم تصریح شده است:

لافضل الا لاهل العلم انهم

علی الهدی لمن استهدی ادلاء

و نیز از اشعار درربار منسوب به معلم الملک و الملکوت ولی الله اعظم علی علیه السلام است

لیس الجمال بأثوب تزیننا

إنّ الجمال جمال العلم و الأدب

۱۲ - آیه ۱۱، سوره مجادله

۱۳ - آیه ۲۶۹، سوره بقره

۱۴ - آیه ۹، سوره زمر

ليس اليتيم الذی قد مات والده

إن اليتيم یتیم العقل و الحسب

زینت نه به جامه است ای مرد خدا

در علم شود زینت انسان پیدا

از موت پدر نمی‌شود طفل یتیم

آن است یتیم کز خرد ماند جدا

و در نهج البلاغه در خطبه عرشیه قطب ارائک توحید حضرت امیر اهل ایمان علی علیه السلام است: الناس

ثلاثة عالم ربانی و متعلّم علی سبیل النجاة و همج الرعاع.

الحق حکیم سعدی مصلح الدین شیرازی رحمة الله علیه نیکو گفته است:

ایها الناس جهان جای تن آسائی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمی را بتر از علت نادانی نیست

روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد

نتوان دید در آئینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن

کاین به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدا

مردم افکن‌تر از این غول بیابانی نیست

(عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عالم ربّانی نیست)

با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی

کالتماس تو بجز راحت جسمانی نیست

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد برآری که مسلمانانی نیست

آن‌کس از دزد بترسد که متاعی دارد

عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست

آنکه را خیمه به صحرای قیامت زده‌اند

گر جهان جمله بلرزد غم ویرانی نیست

یک نصیحت ز سر صدق جهانی ارزد

مشنو ار در سخنم فائده جانی نیست

حاصل عمر تلف کرده و ایام به لهُو

گذرانیده بجز حیف و پشیمانی نیست

سعدیا گرچه سخندان و مصالح گوئی

بعمل کار برآید به سخندانی نیست

قال الجواد علیه السلام: العلماء غرباء لكثرة الجهال بينهم.

صاحبان علم و حکمت و معرفت غریب می‌باشند در میان اهل جهل که بسیاری از مردمند، عالم هم‌زبانی

ندارد که با او انس گیرد لذا در میان خلق غریب است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ارحموا ثلاثاً، عزیز قوم ذل، و غنی قوم افتقر، و عالما يلعب به الجهال.

ملاً جلال الدین بلخی این حدیث را به نظم در مثنوی آورده است:

گفت پیغمبر که بر این سه گروه

رحم آید از ز سنگید و ز کوه

آنکه او بعد از عزیز خوار شد

و آنکه بُد دارا و بی‌دینار شد

آن سیم آن عالمی کاند در جهان

مبتلا گردد میان ابلهان

قال الجواد علیه السلام: اربع خصال معین المرء علی العمل، الصّحة و الغنی و العلم و التّوفیق.

حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: چهار خصلت است که آدمی را در مقام عمل کمک و یاری می‌کند، اول

عبارت است از صحت، دوم بی‌نیازی، سوم علم، چهارم توفیق.

شکی نیست که هریک از این خصلتهای چهارگانه در کمک و یاری انسان در مقام عمل مؤثرند بطوریکه اگر

هریک از این خصال را انسان واجد نباشد از انجام عمل نیک عاجز و توانائی بر آن نخواهد داشت، زیرا آدمی که

صحت و سلامت روحی و جسمی ندارد کارهای نیست و کاری از او ساخته نیست، و آنکه بی‌نیاز و متمکن نباشد

فاقد قدرت و توانائی بر انجام کار خیر است، از دست خالی کاری ساخته نیست، و تا علم و دانش نباشد عمل روح

ندارد، عمل بدون علم مانند جسم بی‌جان است، و از همه مهم‌تر توفیق است زیرا چه بسا اسباب و وسائل سه‌گانه

اول موجود باشد اما انسان موفق نباشد، باز عمل خیر از او تحقق نپذیرد، پس باید از خدای متعال خصال

چهارگانه را در انجام عمل خوب و کار خیر درخواست نمائیم و امید است خدا این چهار چیز را به ما عطا و

عنایت فرماید و هیچگاه از ما سلب توفیق نفرماید.

لمؤلفه:

از خدا خواهیم توفیق عمل

چه به توفیق است انجام عمل

صحت و علم و غنا را از خدا

جمله خواهانیم و توفیق از خدا

ای خدای مهربان ذوالجلال

تو به ما بخشا تمام این خصال

و از کلمات حکمت آموز و نکات درربار صادر از لسان حضرت امام جواد علیه الصلوة والسلام است، قال (ع):

الفضائل اربعة اجناس، احدها الحكمة و قوامها فى الفكر، و الثانى العفة و قوامها فى الشهوة، و الثالث

القوة و قوامها فى الغضب، و الرابع العدالة و قوامها فى اعتدال النفس.

فرمود فضیلت چهار چیز است، اول حکمت است و قوام آن در فکر است، دوم عفت که قوام آن در شهوت

است، سوم قوه و نیرو است که قوامش در غضب است، چهارم عدالت است که قوامش در اعتدال نفس است.

قال عليه السلام: كثرة البكاء زينة الخوف و التقلل زينة القناعه و ترك المنى زينة المعروف و

الخشوع زينة الصلوة و ترك ما لا يعنى زينة الورع.

فرمود زیاد گریه کردن زینت ترسیدن از خداوند است، و به کم ساختن زینت قناعت است، منت نگذاشتن به

خلق نشانه فضیلت خوبی است، خشوع زینت نماز است، ترک آنچه معنی ندارد زینت پرهیزکاری و پارسائی

است.

قال عليه السلام: العلم علمان مطبوع و مسموع ولا ينفع مسموع اذا لم يكن مطبوع.

فرمود علم دو نوع است اول آن علمی است که در دل تابش کرده و نقش بسته و بر لوح سینه طبع گردیده

است این علم موهبتی الهی است، دوم علم مسموع است که به شنیدن از این و آن برای آدمی حاصل می شود و

تا بخاطر نقش بسته سودی ندارد، و مادامیکه که علم مطبوع نباشد علم مسموع پایدار و استوار نخواهد بود، چه

علم مطبوع حکم جوهر دارد و علم مسموع عرض است، این است که گفته شده علم به کثرت تعلّم نیست بلکه

نوری است خدادادی که اشراق می‌شود بر دل‌های انسان‌هایی که خدا بخواهد.

علمی که حقیقت است درسی نبود

درسی نبود هر آنچه در سینه بود

صد خانه پر از کتاب سودی ندهد

آلا که کتابخانه در سینه بود

لسان الغیب حافظ قرآن گفته است در غزل خود

(بشوی اوراق اگر همدرس مائی

که علم عشق در دفتر نباشد)

مطلع این غزل این است

خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد

که در دستت به جز ساغر نباشد

زمان خوشدلی دریاب دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

عجب راهی است راه عشق کاجا

کسی سر بر کند کش سر نباشد

بشوی اوراق اگر همدرس مائی

که علم عشق در دفتر نباشد

ز من بینوش و دل در شاهدی بند

که حسنش بسته زیور نباشد

شراب بی‌خمارم بخش ساقی

که با او هیچ دردسر نباشد

(بیا ای شیخ در خمخانه ما

شرابی خور که در کوثر نباشد)

ممکن است بیت اخیر در نظر بعضی که آشنا به مراتب اشربه بهشتی نیستند باعث تعجب باشد باینکه این چه شرابی است که در کوثر موجود نباشد.

حال بر ماست که رفع تعجب نموده بیان واقع را در حل این بیت بنمائیم.

اینجانب تاکنون ندیده‌ام و نشنیده‌ام از کسی که از عهده حل این بیت برآمده و یا در جایی نوشته باشد مگر خود مؤلف که در کتاب (آئینه ایزدنا) حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها تحت عنوان (لطیفه ذوقیه) به میدان تحقیق بیت مزبور رفته است، اکنون بیان تحقیق آن محتاج به تمهید مقدمه است.

قال علامة الربانی ملا محسن فیض الکاظمی قدس الله سره السبحانی فی بعض کتبه نقلا عن کتب العامه عن رجل قال لکعب الاحبار ماتقول فی شیعة علی بن ابیطالب هذه الشیعة فقال انی اجد صفتهم فی کتاب الله المنزل انهم حزب الله و انصار دینه الی ان قال و هم المقربون الابرار یشربون من الرحیق المختوم و تلک عین یقال لها تسنیم لایشرب منها غیرهم فان تسنیماً عین و هبها الله لفاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله زوجة علی علیه السلام یرج من تحت قائمة العرش و کل عین تسیل الی اسفل الجنان فانها عین تسنیم الی علیین یشرب منها خاصه اهل الجنة و هم شیعة علی علیه السلام و احبائه و تلک قول الله عزوجل: یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک و فی ذالک فلیتنافس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عیناً یشرب بها المقربون^{۱۵}.

علامه ربّانی و محقق صمدانی ملامحسن فیض کاشانی قدس سره در برخی از کتب نفیسه خود از کتب عامه نقل می‌کند از رجلی که سؤال نمود از کعب الاحبار چه میگوئی در حق شیعه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام؟

کعب الاحبار در جواب او گفت من یافتم وصف و صفت ایشان را در کتاب الله المنزل که ایشان مصداق حزب

۱۵ - آیه ۲۵ الی ۲۸، سوره مطفین

الله و انصار دین الله می‌باشند الی ان قال و ایشان مصداق مقربین و ابرارند که می‌نوشند در بهشت از شراب رحیق مختوم و آن چشمه ایست که آنرا بخشیده و عطا فرموده ذات اقدس خداوند متعال به حضرت فاطمه دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و زوجه علی بن ابیطالب علیه السلام، و این چشمه تسنیم خروجش از تحت قائمة العرش الوهی است و در افق اعلی است.

هر چشمه در بهشت شرابش سیلان دارد به سمت اسفل و پائین بهشت، مگر چشمه شراب تسنیم که مسیرش رو به بالا است و سیلان‌ش به عالم اعلی علّیین است و این شراب تسنیم مختصّ خاصان از اهل بهشت است که ایشان شیعیان و محبّان علی مرتضی علیه السلام می‌باشند.

و ناظر به این است قول خدای عزّوجلّ که فرموده ساقیان می‌کده بهشتی به آنها شراب سر به مهر نوشاند که به مشک مهر کرده‌اند و عاقلان بر این نعمت و شادمانی ابدی باید به شوق و رغبت بکوشند، ترکیب طبع این شراب ناب از عالم بالا است از سرچشمه‌ای که منحصرأ مقربان الهی از آن شراب می‌نوشند.

قال الباقر علیه الصلوة و السلام: تسنیم اشرف شراب اهل الجنة یشر به محمد صلی الله علیه و آله صرفاً و یمزج لاصحاب الیمین و سایر اهل الجنة^{۱۶}.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام که شکافنده علوم اولین و آخرین است در تعریف و توصیف شراب تسنیم فرموده است که شراب تسنیم شریفترین و عالیترین شرابهای اهل جنت است، این شراب تسنیمی صرف و خالص و نابش مخصوص عقل کل خاتم انبیاء و الرّسل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است (البته حضرات ائمه اطهار دوازده امام معصوم اوصیاء قدیسین آن حضرت هم از این شراب ناب سهم دارند) ولی دیگران سهم ندارند بلکه ممزوجش را به اصحاب یمین و ابرار می‌دهند.

تحقیق عرشی

در نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت چشمه تسنیم صورت تجسّم علم حقیقی

۱۶ - از کتاب علم البیقین علامه ملامحسن فیض کاشانی رحمه الله علیه

خالص و توحید اخص خاص الخواصی است، یعنی علم خالص حقیقی است به اعلی مرتبه توحید و مراتب اسمائیه و صفاتیّه الهیّه از جمالیّه و جلالیّه و از لطفیّه و قهریّه که اعلی مرتبه آن در عقل کلی است که حقیقت محمدیّه است، چه بعد از حضرت احدیّت جلّت عظمتّه اشرف موجود علی الاطلاق عقل کل است که صادر نخستین و اولین جلوه ربّ العالمین است، آن طوریکه این حقیقت مقدّسه به عمق حقایق می‌رسد دیگران نمی‌رسند، البته ائمه اطهار علیهم السّلام در مقام نورانیّت نیز نور واحدند و آنها نیز به اعماق حقایق الهیّه می‌رسند.

حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد صلی الله علیه و آله در تمام عمرش به کنه مقام عقلش با کسی حرف نزده است و سخن نگفته است.

و فی الجمع کتاب المعبر آمده است (ان رسول الله ما کلم الناس بکنه عقله قط) به لحاظ اینکه علوم حقیقیه لایق هر مزاجی نیست.

پس این علم حقیقی که مخصوص عقل کل است از عالم معنی است و چون در آخرت هر معنایی صورتی دارد لذا این شراب تسنیم که صورت آن معنای خالص و علم حقیقی است مخصوص حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی است و همانطوریکه روح پیغمبر خاتم ادراک آن علم خالص حقیقی را در دنیا می‌کرد، در آخرت جسم شریف پیغمبر هم از این شراب تسنیم که صورت همان علم حقیقی است بهره‌ور است و این شراب مختصّ آن بزرگوار و ائمه اطهار عترت قدیسیں آن حضرت است.

شراب تسنیم که از عرش اعلا جاری است به زمینه بهشت نمی‌رسد همین‌طور علم حقیقی الهی که از صقع ربوبی تنزل کند به زمین اجسام نمی‌رسد بلکه مخصوص روح کامل اعظم محمدی و ارواح طیّبه عترت طاهرین و طیّبین آن حضرت است صلوات الله علیهم ازلاً و ابداً و سرمداً.

حال باتوجه به این مقدمه رفع تعجب از بیت حافظ که گفته است

بیا ای شیخ از خمخانه ما

شرابی خور که در کوثر نباشد

می‌گردد به شرط اینکه بگوئیم لسان الغیب حافظ قرآن این بیت را از لسان خود نگفته، بلکه از لسان حضرت ختمی مرتبت و عترت قدیسین آن حضرت بدین نغمه مترنم و این بیت را از زبان معجز بیان آنان سروده است و در این صورت شبهه‌ای نیست که این گفته عین واقع و بیان حقیقت است زیرا شراب تسنیم چنانکه امام باقر شکافنده علوم اولین و آخرین صلوات الله علیه فرموده اشرف اشربه بهشتی است و مافوق شراب کوثر است، (خذ و اغتنم) و توجیهی برای بیت حافظ از این بیان محکم البنیان بهتر به نظر نمی‌رسد.

مؤلف را رساله‌ایست بنام کتاب (شراب ربّانی) که بیان شراب در عرف عرفای شامخین و شرابهائی که در قرآن مبین مذکور است و هریک مخصوص چه طائفه و چه سلسله‌ایست تفصیلاً در این کتاب مرقوم و تحقیق شده است و توفیق طبع آنرا از پروردگار خواستارم و قبل از چاپ این کتاب به فهرستی از آن شرابه‌ها اشاره می‌نمائیم.

شراب در عرف اهل معرفت عبارت است از:

شراب معرفت، شراب وحدت، شراب ولایت، شراب عشق و محبت، شراب علم الیقین، شراب عین الیقین، شراب حق الیقین، شراب بردالیقین، شراب کافوری، شراب زنجبیلی، شراب سلسبیلی، شراب طهوری، شراب ریحی، شراب تسنیم و اشربه دیگر مانند شراب کوثر و غیره، خمخانه این اشربه قرآن است که (تبیاناً لکل شیء) است، متأسفانه ما نرفتیم به میکده علم و حکمت، و محور اشربه قرآنیه تحقیق نکردیم، و قطره و جرعه‌ای هم از این اشربه ننوشیده‌ایم، بلکه تا اسم شراب برده شد ذهن ما رفت بسوی شراب انگوری که رجس من عمل الشیطان است و از شراب طهوری (وسقاهم ربهم شراباً طهوراً) چیزی تصوّر نمودیم و سرمستان این اشربه حلالیه و باده‌نوشان این صهبای الست را آن‌طور که باید و شاید به مقام نورانیت نشناختیم، و این قصور در فهم شراب طهور از جانب ماست.

الله الله چون که عارف گفت می

پیش عارف کی بود معدوم شی

فکر تو چون باده شیطان بود

کی تو را فهم می رحمان بود

(باده‌ای کاو صافی و روحانی است
آن شراب خالص ربّانی است)
خاصه آن باده که از خمّ نبی است
نی میی که مستی او یک شبی است
آنکه آن اصحاب کهف از نقل نقل
سیصد و نه سال گم کردند عقل
ساحران هم سکر موسی داشتند
دار را دلداری می‌پنداشتند
زان زنان مصر جامی خورده‌اند
دستها را شرحه شرحه کرده‌اند
جعفر طیار زان می بود مست
زان گرو می‌کرد بی‌خود پا و دست
(مستی آن حمزه عم رسول
زین می آمد نزد ارباب عقول)
(مستی عشاق بزم نی‌نوا
زین می افزون شد ز جمله ماسوا)

این است که کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه السلام در وصف شراب طهور فرموده است: **یطهرهم عن کل شیء سوی الله**^{۱۷}.

می صرف وحدت کسی نوش کرد
که دنیا و عقبی فراموش کرد
به سودای جانان به جان مشتعّل
به ذکر حبیب از جهان مشتعّل

۱۷ - از تفسیر مجمع البیان طبرسی

چنان فتنه بر حسن صورت نگار
 که با حسن صورت ندارند کار
 بیاد حق از خلق بگریخته
 چنان مست ساقی که می ریخته
 نشاید به دارو و دوا کردشان
 که کس مطلع نیست بر دردشان
 الست از ازل همچنانشان به گوش
 به فریاد (قالو بلی) در خروش

مؤلف می گوید:

این سخن را ترجمه پهنآوری

گفته آید در مقام دیگری

بیان رئیس سرمستان شراب طهوری و مصداق اتم صهبای عشق و محبت الوهی در کتاب (شراب ربانی)
 تألیف این نگارنده مندرج است (العاقل یکفیه الاشاره)

آری آن بزرگوار امام الکونین سید العشاق حضرت ثارالله ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة و السلام است که
 ما آن حضرت را در اشراق سوم از کتاب جلوات ربانی ممکن الوجود بی شریک معرفی نموده و محور این جمله
 تحقیق و بیاناتی نموده و مدعای خود را بر کرسی اثبات نهاده ایم، عشاق آن حضرت می توانند به اشراق سوم این
 کتاب مراجعه نمایند.

صفت باده عشقش زمن مست میرس

ذوق این باده نیابی به خدا تا نچشی

خاندان عصمت و معادن علم و حکمت که از آن جمله حضرت امام جواد علیه الصلوة و السلام است از
 سرمستان صهبای توحید و وحدت و باده نوشان می عشق و محبت ذات یکتای صمدی الوهی است و او مستغرق
 در شهود حضرت ربوبی است.

بیان شهادت حضرت امام جواد علیه السّلام

محدث قمی در کتاب منتهی الامال از علامه مجلسی در کتاب جلاء العیون نقل کرده که چون مردم با معتصم بیعت کردند متفقند احوال امام محمدتقی علیه السّلام شد و به عبدالملک زیات که والی مدینه بود نامه نوشت که آن حضرت را با ام الفضل روانه بغداد کند، چون حضرت داخل بغداد شد به ظاهر اعزاز و اکرام نمود و تحفه‌ها برای آن حضرت و ام الفضل فرستاد.

پس شربت حماضی برای آن حضرت فرستاد و با غلام خود استناس نام و سر آن ظرف را مهر کرده بود چون شربت را به خدمت آن حضرت آورد گفت این شربتی است که خلیفه برای خود ساخته و خود با جماعت مخصوصان خود تناول نموده و این حصه را برای شما فرستاده است که با برف سرد کنید و تناول نمائید و برف با خود آورده بود و برای حضرت شربت ساخت. حضرت فرمود که باشد در وقت افطار تناول نمایم، گفت برف آب می‌شود و این شربت را سرد کرده می‌باید تناول نمود و هرچند امام غریب مظلوم از آشامیدن امتناع نمود آن ملعون مبالغه را زیاد کرد تا آنکه آن بزرگوار آن شربت زهرآلود را دانسته و ناکام نوشید و دست از حیات کثیرالبرکات خود کشید.

و نیز در همین کتاب آمده که شیخ عیاشی روایت کرده از زرقام صدیق و ملازم ابن ابی داود قاضی که گفت روزی ابن داود از مجلس معتصم غمگین به خانه آمد و از سبب اندوه او سؤال کردم گفت امروز از جهت ابی جعفر محمدبن علی چندان بر من سخت گذشت که آرزو کردم کاش بیست سال قبل از این مرده بودم گفتم مگر چه شده؟

گفت در مجلس خلیفه بودیم که دزدی آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود و خلیفه خواست حد بر او جاری کند، سپس علماء و فقهاء را در مجلس خود جمع کرد و محمدبن علی را نیز حاضر کرد پس پرسید از ما که دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟

من گفتم باید از بند دست قطع کرد و گفت به چه دلیل گفتم به جهت آیه تیمم **فامسحوا بوجوهکم**

و ایدیکم، چه آنکه خداوند در این آیه دست را بر کف اطلاق فرموده و جمعی از اهل مجلس نیز با من موافقت کردند و بعضی دیگر از فقها گفتند باید دست را از مرفق قطع کرد و آنها استدلال کردند به آیه وضوء و گفتند خداوند فرموده و ایدیکم الی المرافق، پس دست تا مرفق است. پس معتصم متوجه حضرت امام محمدتقی علیه السلام شده گفت شما چه می گوئید؟ فرمود حاضرین گفتند و تو شنیدی، گفت مرا با گفته ایشان کاری نیست آنچه تو می دانی بگو، حضرت فرمود مرا از این سؤال معاف دار، خلیفه او را سوگند داد که البته باید بگویی، حضرت فرمود الحال که مرا سوگند دادی پس می گویم که حاضرین تمام خطا کردند در مسئله، بلکه حد دزد آن است که چهار انگشت او را قطع کنند و کف او را بگذارند گفت به چه دلیل؟ فرمود به جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده در سجود هفت موضع باید به زمین برسد که از جمله دو کف دست است، پس هرگاه دست دزد از بند یا مرفق بریده شود کفی برای او باقی نمی ماند که در عبادت خدا را به آن سجده کند و مواضع سجده حق خدا است و کسی را بر آن حقی نیست که قطع کند، چنانچه حق تعالی فرموده: و انّ

المساجد لله

معتصم کلام آن حضرت را پسندید و امر کرد دست دزد را از همانجا که حضرت جواد فرموده بود قطع کردند این هنگام بر من حالتی گذشت که گویا قیامت من برپا شد و آرزو کردم که کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم، زرقان گفت بعد از سه روز دیگر ابن ابی داود نزد خلیفه رفت و در پنهانی با وی گفت که خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل از این واقع شد مناسب دولت خلیفه نبود، زیرا که خلیفه در مسئله ای که برای او مشکل شده بود علمای عصر را طلبید و در حضور وزراء و مستوفیان و امراء و لشکریان و سایر اکابر و اشراف از ایشان سؤال کرد و ایشان به نحوی جواب دادند پس در چنین مجلسی از کسی که نصف اهل عالم او را امام و خلیفه می دانند و خلیفه را غاصب حق او می شمارند سؤال کرد و او برخلاف جمیع علماء فتوی داد و خلیفه ترک گفته همه علماء کرده به گفته او عمل کرد این خبر در میان مردم منتشر شد و حجّتی شد برای شیعیان و موالیان او، معتصم چون این سخنان بشنید رنگ شومش متغیّر شد و تنبّهی برای او حاصل گردید و گفت خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی برای امری که غافل از آن بودم.

پس روز دیگر یکی از نویسندگان خود را طلبید و امر کرد آن حضرت را به ضیافت خود دعوت نماید و زهری در طعام آن جناب داخل نماید آن بدبخت آن حضرت را به ضیافت طلبید، آن جناب عذر خواست و فرمود می‌دانید که من به مجلس شما حاضر نمی‌شوم، آن ملعون مبالغه کرد که غرض اطعام شما است و متبرک شدن خانه ما به قدم شریف شما و هم یکی از وزراء خلیفه آرزوی ملاقات شما را دارد و می‌خواهد که به صحبت شما مشرف شود، پس چندان مبالغه کرد تا آن امام مظلوم به خانه تشریف برد چون طعام آوردند و حضرت تناول فرمود اثر زهری در گلوی خود یافت و برخواست و اسب خود را طلبید که سوار شود صاحب خانه بر سر راه آمد و تکلیف ماندن کرد حضرت فرمود آنچه تو با من نمودی اگر در خانه تو نباشم از برای تو بهتر خواهد بود و بزودی سوار شد و به منزل خود مراجعه کرد چون به منزل رسید اثر زهر قاتل در بدن شریفش ظاهر شد و در تمام آن روز و شب رنجور و نالان بود تا آنکه طایر روح مقدسش به بال شهادت به درجات عالیّه بهشت سرمد و لقاء الله پرواز کرد صلوات الله علیه.

پس از شهادت آن حضرت جنازه آن بزرگوار را بعد از غسل دادن و کفن نمودن آوردند در مقابر قریش در پشت سر جدّ بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السّلام دفن نمودند و به حسب ظاهر واثق بالله بر آن حضرت نماز خواند و لکن درواقع حضرت امام علی النّقی علیه السّلام از مدینه به طی الارض آمد و متصدی تغسیل و تکفین و نماز و تدفین پدر بزرگوارش شد صلوات الله علیهما ازلاً و ابداً و سرمداً.

و نیز در منتهی الامال از کتاب بصائر الدرجات روایت کرده از مردی که همیشه با حضرت امام محمدتقی علیه السّلام بود گفت در آن وقتی که حضرت در بغداد بود روزی در خدمت حضرت امام علی النّقی علیه السّلام در مدینه نشسته بودیم و آن حضرت کودک بود و لوحی در پیش داشت می‌خواند، ناگاه تغییر در حال آن حضرت ظاهر شد پس برخواست و داخل خانه شد در این هنگام صدای شیون شنیدیم که از آن خانه بلند شد پس از ساعتی حضرت بیرون آمد از سبب آن احوال پرسیدیم فرمود که در این ساعت پدر بزرگوارم وفات فرمود گفتم از کجا معلوم شما شد؟

فرمود که از اجلال و تعظیم حق تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این در خود چنین حالتی نمی‌یافتم

از این حالت دانستم که پدرم وفات کرده است و مقام امامت به من منتقل شده است پس از مدتی خبر رسید که حضرت در همان ساعت به رحمت الهی واصل شده بود.

در تاریخ وفات حضرت جواد علیه السلام اختلاف است، اشهر آن است که در آخر ذی القعدة سال دویست و بیستم هجری شهید شد و بعضی ششم ذی الحجه گفته‌اند و مسعودی وفات آن حضرت را پنجم ذی الحجه سال دویست و نوزده هجری ذکر نموده و در وقت وفات از سن شریف آن حضرت بیست و پنج سال و چند ماهی گذشته بود.

قال العلامة الكمپانی رضوان الله تعالى عليه في مصيبتة عليه السلام:

والعروة الوثقى التى لا تنفصم

تقطعت ظلما بسمّ المعتصم

قضى شهيدا و هو فى شبابه

دسّ اليه السمّ فى شرابه

قضى شهيدا و بكاه الجود

كانه بنفسه يجود

تعمساً و بوساً لابنة المأمون

من غدرها لحقدتها المكنون

پایان اشراق نهم از کتاب جلوات ربانی

تهران محمدرضا ربانی